

زندگی و آثار

و

فلسفہ ابو نصر فارابی

ترجمہ :

مہر داد مہرین

داود رسائی

فاخر



نہران خیابان ناصر خسرو

بہا ۲۵۰ روپے

قسمتی از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی طهانی

- | | |
|--|--|
| <p>۲۳- فن دفتر داری دویل ۴۰ ریال</p> <p>۲۴- روانشناسی تربیتی کودک ۴۰</p> <p>۲۵- فلسفه ابونصر فارابی ۲۵</p> <p>۲۶- آداب نوین مهمانداری ۳۰</p> <p>۲۷- بیماریهای کبد و مجاری صفرا ۴۰</p> <p>۲۸- پرورش کودک ۲۰</p> <p>۲۹- اسرار هیپنوتیزم ۴۰</p> <p>۳۰- لعنت بر جنک ۲۰</p> <p>۳۱- راهنمای خیاطی ۴۰</p> <p>۳۲- راهنمای تندرستی</p> <p>مهر داد مهرین چاپ پنجم ۵۰</p> <p>۳۳- انگلیسی برای همه ۷۰</p> <p>۳۴- سک و لگرند چیخوف ۳۰</p> <p>۳۵- بیچارگان - داستایوسکی ۳۵</p> <p>۳۶- ناشناس مرا بیوس! ۴۰</p> <p>۳۷- سقوط یک دیکتاتور ۳۰</p> <p>۳۸- لغات کلیله و گلستان ۱۵</p> <p>۳۹- جنایتکاران نیمه شب ۳۰</p> <p>۴۰- جهان بینی شوپنهاور ۲۵</p> <p>۴۱- اندیشه‌های ناپلئون ۱۵</p> <p>۴۲- طغیان یا اتوبوس شب ۳۰</p> <p>۴۳- گلدوزی ارژنگ ۲۵</p> <p>۴۴- فراریان سانتا گروز ۱۰</p> <p>۴۵- راز کامیابی مردان بزرگ ۳۰</p> <p>۴۶- طبایخی ترکی ۳۰</p> <p>۴۷- چرا باید بمیریم؟ ۲۰</p> <p>۴۸- از زمین تا کره ماه ۲۵</p> <p>۴۹- منتخبات شعرا یک دوره ۵۰</p> <p>جلدی بهای هر جلد ۱۰</p> <p>۵۰- منطق ستاریان ۲۰</p> | <p>۱- کلهای جاویدان ۲۰۰ ریال</p> <p>۲- مکتوبات مولانا ۱۲۰</p> <p>۳- دانشمندان نامی اسلام ۱۰۰</p> <p>۴- فرهنگ فارسی کیلانی ۱۵۰</p> <p>۵- فلسفه شرق ۱۰۰</p> <p>۶- متد مستقیم انگلیسی جلد اول ۷۰</p> <p>۷- متد مستقیم انگلیسی جلد دوم ۱۲۰</p> <p>۸- متد مستقیم انگلیسی جلد سوم ۱۲۰</p> <p>۹- خودآموز و دستور زبان انگلیسی ۷۰</p> <p>۱۰- مکالمات، اصطلاحات، گرامر انگلیسی و امریکائی ۷</p> <p>۱۱- فرهنگ لغات دایرکت متد ۵۰</p> <p>۱۲- راهنمای جدید دایرکت متد شهبازی جلد اول ۳۰</p> <p>۱۳- راهنمای جدید دایرکت متد شهبازی جلد دوم ۴۰</p> <p>۱۴- راهنمای جدید دایرکت متد شهبازی جلد سوم ۴۰</p> <p>۱۵- طبایخی ملل ۵۰</p> <p>۱۶- انشاء و نویسندگی حدادی ۵۰</p> <p>۱۷- روانکاو فروید چاپ دوم ۵۰</p> <p>۱۸- زن در حقوق ساسانی ۳۰</p> <p>۱۹- هفتاد و سه ملت ۳۰</p> <p>۲۰- راز درمان طبیعی ۵۰</p> <p>۲۱- زن و نقش او ۵۰</p> <p>۲۲- منطق دکتر صاحب الزمانی چاپ هشتم ۳۰</p> |
|--|--|

مهر دومهرین اسکن شد



زندگی و آثار و

فلسفه ابوضر فارابی

کتابخانه
مؤکوتوبیه
مهرام ۱۵
شماره کتاب ۴۷-۱۸

کتابخانه تخصصی
مهرام ۱۵
شماره ۱۲۷۲
تاسی

اسکن شد



تهران : خیابان ناصر خسرو تلفن ۵۰۴۰۶

نواد رسائی

از این کتاب ۲۰۰۰ نسخه در آذرماه ۱۳۳۸ بسمایه
مؤسسه مطبوعاتی عطائی به چاپ رسید

پیش‌گفتار

کمتره‌حصلی در ایران و ممالک عربی پیدا کنید کرد که نام «فارابی» را نشنیده باشد فارابی از فلاسفه معدود اسلامی است که تعالیمشان حتی با اروپا راه یافته و در آثار مفکرین اروپائی تأثیر و نفوذ نموده است.

بجرات میتوان گفت نام فارابی در اروپا در ردیف «ابن رشد»، «ابن سینا»، «موسی بن میمون»، «فخر رازی»، «غزالی» قرار گرفته بود. فارابی آنقدر اهمیت پیدا کرد که او را «معلم ثانی» خواندند و الحق اسم بامسمائی باو دادند زیرا او هم مانند ارسطو در علوم دوران خود سرآمد همگان بود و در بسیاری از علوم و فنون بدرجه اجتهاد رسید. ولی فارابی بر ارسطو این برتری را داشت که وی برخلاف حکیم یونانی بحطام دنیوی اعتنائی نداشت و در انزوای مطلق میزیست. فارابی در طول عمر دراز خود متأهل نشد و چنانکه در خور یک مرد حکیم و وارسته است، در نهایت پاکی و تقوی روزگار گذرانید و از مال دنیا باندک قناعت کرده تمام اوقاتش را وقف خدمت به حقیقت و فضیلت نمود.

علی‌رغم اینکه قسمت اعظم تعالیم فارابی امروزه باطل و مطرود است و حتی فلسفه‌اش مانند فلسفه ارسطو حاوی خرافات عجیب و غریب می باشد،

معذلك تقوى و فضيلت او چنان مجذوبم كرد كه بر آن شدم در احوالات او
تفحص و تجسس كنم ولى از آنجا كه زبان عربى را خوب نميدانستم و
مدارك كافى بزبان فارسى و انگليسى در اختيار نداشتم ، از دوستم آقاى داود
رسائى كه ديردبيرستانهاى پايتخت هستند و بزبان عربى تسلط كافى دارند ،
درخواست كردم در احوالات او تحقيق كنند تا با كمك هم كتابى در باره زندگى و
فلسفه اين ايرانى بزرگ بنويسيم.

آقاى رسائى با اينكه وقت كافى براى اين كار نداشتند ، تقاضاى
مرا قبول كردند و پس از مطالعه بيش از بيست كتاب عربى ، گفتار عديق
و شيوائيكه اكنون از نظر خوانندگان ميگذرد نوشتند . خود اينجانب هم
گفتارى تهيه كردم و سعى نمودم مطالبى را كه آقاى رسائى نوشتداند ،
تكرار نشود . اميد است اين كتاب براى عموم مردم فارسى زبان و مخصوصاً
دانشجويان مفيد واقع شود .

در پايان از آقاى عطاءى كه بدون چشمداشت مادى بمنظور خدمت
بفرهنگ كشور و تعميم دانش ، زحمت چاپ اين نوع كتاب را بر عهده گرفتد اند
تشكر ميكنم .

مهرداد مهرين

زندگی ابو نصر فارابی

ابو نصر محمد، بن محمد، بن اوزلخ، بن طرفان فارابی، دروسیج از توابع فاراب بدنیا آمد. تاریخ تولد او دقیقاً معلوم نیست ولی وفاتش راجب ۲۲۹ (دسامبر ۹۵۰ میلادی) قید کرده‌اند. فارابی (۱) هنگام مرگ هشتاد سال داشت و از اینرو میتوان حدس زد که تاریخ تولدش در حدود سال ۲۶۰ هجری بوده است.

فارابی در عنفوان جوانی زادگاه خویش را ترك کرد و بغداد که در آن زمان پایتخت علمی تمدن اسلامی بود، رفت. در آن زمان اوضاع بغداد سخت آشفته بود. چه خلیفه وقت المقتدر بالله بر اثر صغر سن قادر بداره امور نبود و ازسوی دیگر قدرت ایرانیان رو بافزایش گذاشته کشمکش سخت بین ترکها و ایرانیان در گرفته بود.

(۱) فارابی نسبت به فاراب است. چنانکه ابن خلیکان روایت میکنند و شهر باین نام وجود داشته: یکی «فاراب داخلی» که در ماوراء رود جیحون بوده و دیگر شهر «فاراب خارجی» که در خراسان واقع بوده است. بعقیده ابن خلیکان فارابی از فاراب داخلی و بعقیده ابن الندیم از فاراب خارجی بوده است. اکثر محققین فارابی را ایرانی میدانند و حتی گفته شده پدرش يك سردار ایرانی بوده است. گذشته برین در تاریخ تمدن اسلامی تاکنون بترکهای که در رشته فلسفه و ادبیات بمقام شامخ رسیده باشند، برنخورده ایم.

واز آنجا که در چنین اوقات آشفته وضع اقتصادی کشور رو بخرابی مینهد، وضع مادی مردم بغداد هم خوب نبود و در نتیجه خرابی وضع اقتصادی مردم، صوفیگری در بغداد سخت رواج داشت. حسین حلاج رهبر مشهور متصوفه در عهد المقتدر بالله شربت شهادت چشید. فارابی بالطبع تحت تأثیر عقاید صوفیه قرار گرفت و بهمین دلیل هم صبغه تصوف در کلیه آثار او هویدا است.

فارابی منطق را نزد یوحنا بن حیلان حبیب نصرانی میخواند (۴) اما در فلسفه بیشتر با ابی بشر عیسی بن یونس نصرانی بحث میپرداخت میگویند فارابی نزد ابوسراج عالم نحوی مشهور نحو میخواند و ابوسراج نزد فارابی تحصیل منطق مینمود (۵)

بغداد در زمان المقتدر مرکز ملل و نحل بود و از اینرو فارابی توانست زبانهای عربی، ترکی، یونانی، سریانی و فارسی را بخوبی فرا گیرد (۱) با تسلطی که بر این زبانها یافته بود، توانست علوم و معارف زمانرا کسب کند. فارابی در طب و ریاضیات و کیمیا و موسیقی تبحر کافی یافت و در اواخر حیاتش بود که فارابی متوجه سیف الدوله ممدوح متنبی شد. دربار سیف الدوله در حلب کانون علم و هنر بود. سیف الدوله از فارابی بهترین وجه استقبال نمود و مقدم او را گرامی داشت.

بنا بر روایت ابن خلکان، سیف الدوله روزانه ۴ درهم بفارابی مستمری میداد؛ فارابی بهمین اندک قناعت میورزید و در عیش و نوشهای درباری شرکت نمیکرد. ابن ابی اصیبعه در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء

(۱) در بعضی از کتابها نوشته اند که فارابی هفتاد زبان میدانسته و

این سخن اغراق آمیز بنظر میرسد.

(جلد دوم) مدعی است که فارابی نخست در یکی از باغ‌های حلب بشغل نگهبانی اشتغال داشت و شبها از چراغ نگهبانی برای مطالعه و تحقیق استفاده میکرد. در همین کتاب خبر دیگری از فارابی نقل میکند که علت روی آوردن فارابی به فلسفه ارسطو آن بوده که روزی شخصی مقداری کتاب نزد او بامانت سپرد. فارابی برای ارضای حس کنجکاو به مطالعه کتب مذکور پرداخت، مطالب کتب مزبور را شایسته فلسفه ارسطو نمود و همچنان بتفحص و تحقیق ادامه داد تا از بهترین ارسطو شناسان تاریخ شد.

«بروکر» در تاریخ فلسفه جلد سوم ص ۷۱ - ۷۳، داستانهای عجیبی از فارابی نقل میکند و ظاهراً منبع اطلاع او «لیون» آفریقائی است. ولی اکثر این سخنان که بیشتر با فسانه شبیه است، ساخته و پرداخته توهّمات نویسنده گان میباشد.»

مقام فلسفی فارابی

(فارابی بدون تردیدی یکی از بزرگترین فلاسفه فرهنگ اسلامی است. وی عضو مکتب معروفی بود که در اسلام بمکتب «فلاسفه» معروف شده. پیروان این مکتب مذهب «افلاطونی نو» را گرفته آنرا بلباس اسلامی آراستند. الکندی پیش از فارابی این راه را هموار کرده بود ولی فارابی گامهای بلندتری در این راه برداشت.)

هواخواهان این مکتب در اواخر قرن سوم بدو دسته تقسیم شدند:

۱ - دسته متکلمین.

۲ - دسته طبیعیون .

مرکز متکلمین در مرو بود . این دسته نخست پیر و فیثاغورث بودند ولی بعداً تعلیمات ارسطو را گرفته با عقاید افلاطونیان نو تلفیق نمودند . رهبر این دسته فارابی بود . فلسفه فارابی بر پایه قیاس و نظر و بطور کلی بر اساس منطق خالص نهاده شده .

دسته دوم یعنی طبیعیون در حران و بصره ظهور کردند ؛ و برخلاف متکلمین که بالهیات و ماوراء طبیعه نظر داشتند ، نخست با صفات ماده سرو کار یافتند ولی اندک اندک متوجه روح و قوه الهی شدند و آنرا علت اولی و الخالق الحکیم خواندند و مدعی شدند که حکمت باری تعالی در کلیه مظاهر خلقت متجلی است . پمشوای این دسته ابوبکر محمد بن ذکریای رازی بود که از طرف متکلمین متهم بالحداد شد . شرح حال او در کتاب ابن ابی اصیبعه جلد اول ص ۳۰۹ ذکر شده است .

فارابی و ارسطو

از فارابی پرسیدند : ارسطو اعلم است یا تو ؟ پاسخ داد اگر فلسفه او را درک کنم بزرگترین شاگردانش خواهم بود . « بدون تردید هیچکس برای شناساندن ارسطو به مسلمین باندازه او مجاهدت نکرده و بهمین دلیل هم او را معلم ثانی لقب دادند زیرا ارسطو معلم اول لقب یافته بود . فارابی خود بزرگی مقام ارسطویی برده بود . برای اطلاع از نظر فارابی درباره ارسطو و افلاطون ، باید بمقدمه کتابش «التوفیق بین رأی الحکیمین» مراجعه کرد .

فارابی در این رساله ارسطو را تمام‌قام نبوت می‌رساند منت‌هی او را پیغمبری میداند که از طریق عقل حقیقت جهان کنونی را می‌شناسد .

فارابی پس از ضبط و تعیین کتابهای ارسطو از دوستان خود می‌خواست که آنها را به عربی برگردانند . ابوبشر متی بن یونس بتشویق فارابی کتابهای ارسطو را به عربی ترجمه می‌کرد . در حاشیه یکی از نسخه های کتاب نفس ارسطو این جمله بخط خود فارابی قید شده بود : « این کتاب را صد بار خوانده‌ام » باز هم از فارابی روایت شده که گفته است « کتاب سماع طبیعی ارسطو را چهل بار خواندم و هنوز هم بمطالعه آن نیازمندم . » جالب توجه اینست که پس از قرن‌ها که در مغرب زمین آثار ارسطو ترجمه می‌شود، طرز فصل بندی مطالب همانست که فارابی هزار سال پیش دنبال کرده بود . فارابی کتابهای ارسطو را بترتیب زیر تنظیم کرده بود :

۱- کتابهای هشتگانه منطق، مقولات، فن تفسیر، قیاس، برهان، سفسطه جدل، بلاغت، شعر .

۲- کتابهای هشتگانه طبیعیات: طبیعیات، السماء و العالم، الکون و الفساد علم الجو، علم النفس، الحس و المحسوس ، کتاب النبات . حیوان سپس سه کتاب دیگر :

ماراء الطبیعه . اخلاق، سیاست.

تَبَعْر در منطق

فارابی مهمترین مباحث منطق را بخوبی شرح داده است. و آنچه را الکندی از قلم انداخته بتفصیل حلاجی کرده. فارابی فایده منطق را در هنگامیکه منطق و نحو را مقایسه میکند، بدینسان بیان میکند وی میگوید نحو زبان عرب را ضبط میکند اما منطق «نحویست که سایر زبانها را نیز مضمون از خطا میدارد».

تألیفات فارابی

۱) بنا بروایت الففطی و ابن ابی اصیبعه تألیفات فارابی ۱۷ شرح و شصت کتاب و ۲۵ مقاله بوده ولی اکثر این تألیفات از بین رفته است ما نخست مبادرت بدرج نام تألیفات فارابی برحسب روایت الففطی میکنیم سپس آنچه از تألیفات او که تاکنون در کتابخانه‌های اروپا مانده باز کر نام کتابخانه یادآور میشویم.

تألیفات فارابی چنانچه در کتاب اخبار العلماء نوشته‌ی الففطی متوفی در سال ۶۴۶ هجری ۱۸۳ آمده بدینقرار است.

کتاب البرهان - کتاب القیاس الصغیر - الكتاب الاوسط - کتاب الجدل - کتاب المختصر الصغیر - کتاب المختصر الکبیر - کتاب شرائط البرهان - کتاب النجوم - تعلیق کتاب فی القوه - کتاب الواحد والوحده - کتاب

آراء اهل المدينة الفاضله - كتاب ما ينبغي ان يتقدم الفلسفه - كتاب
المستغلق من كلامه في قاطيعورياس ، كتاب في اغراض ارسطو طاليس
كتاب في الجزء - كتاب له في العقل - كتاب في المواضع المنتزعه في
الجدل - كتاب شرح المستغلق في المصادر الاولى والثانيه - كتاب تعليق
ايساغوجي على فرر فوربوس ، كتاب احصاء العلوم - كتاب الكنايه - كتاب
الرد على جالينوس - كتاب في ادب الجدل - كتاب الرد على الراوندى -
كتاب في السعاده الموجوده - كتاب التوطئة في المنطق - كتاب المقاييس
مختصر كتاب النذر - شرح كتاب المجسطى - شرح البرهان لارسطو طاليس
- كتاب شرح الخطابه له - كتاب شرح المقياس له وهو الكبير - كتاب
شرح المقولات تعليق - كتاب شرح بار بر ميلياس صدر الكتاب الخطابه
- كتاب شرح السجاع - كتاب المقدمات - من موجود وضرورى - كتاب
شرح مقال الاسكندر في النفس - كتاب شرح السماء و العالم - كتاب
الاخلاق - كتاب شرح الآثار العلويه - تعليق كتاب الحروف - كتاب
المبادئ الانسانيه - كتاب الرد على الرازى - كتاب في المقدمات - كتاب في
العلم الالهى - كتاب في اسم الفلسفه - كتاب في الفحص - كتاب في
اتفاق آراء اسطوطاليس وافلاطون - كتاب في الجن وحال وجودهم - كتاب
في الجوهر - كتاب في الفلسفه و سبب ظهورها - كتاب التأثيرات العلويه
- كتاب الخيل - كتاب النواميس - كتاب فيمن له نسبه الى صناعة المنطق
كتاب السياسه المدينه - كتاب في ان حركه الفلك سر مدينه - كتاب في
الرؤيا - كتاب احصاء الفضاي - كتاب في القياسات التى تستعمل - كتاب
الموسيقى - كتاب فلسفه افلاطون و ارسطو طاليس - كتاب شرح العباده

لارسطو طاليس على جهة التعليق - كتاب الايقاعات - كتاب الخطابه -
كتاب المغالطين - وله جوامع لكتب المنطق ورساله سماه انيل السعادات
وله الفصول المنتزعه من الاخبار .

این بود تالیفات فارابی بنا بر روایت القفطی . نخستین کسی که آثار
فارابی را بچاپ رساند Dieterici یکی از مستشرقین معروف هلندی بود .
وی نه مقاله از مقالات فارابی را در لیدن بچاپ رساند که مهمترین
مقاله آن فصوص الحکم میباشد . در مورد کتاب اخیر مطالب زیادی گفته
شده و تفسیر های زیادی نیز درباره آن تدوین گشته از آن جمله تفسیر
اسمعیل الحسینی الفارانی مشهور است . این تفسیر مورد استفاده قرار گرفتند
و به سیله چاپخانه « العامره » در ۱۲۹۱ انتشار یافت .

دیترشی علاوه بر نه مقاله مذکور « آراء اهل المدينه الفاضله » را نیز منتشر
کرد . در کتاب مزبور فارابی تحت تأثیر نظریه افلاطون قرار گرفته است . این
کتاب شامل ۳۴ فصل است و در آن مدينه فاضله فارابی تشریح شده . بنظر وی حکما
باید هری مدينه را بدست بگیرند و در راه رسیدن بکمال کد در مدينه آسمانی
است . قدم بردارند و بدین ترتیب ساکنین مدينه را برای نیل به سعادت اخروی
آماده سازند . البته این نظریه امروزه مطرود و دارای نفع عملی نیست .
اینک ما فهرستی از تالیفات فارابی را که تا کنون بطبع رسیده و یا نسخه
خطی آنرا یافته اند زیلا درج میکنیم :

۱ - التوفيق بين رأيي الحكيمين (چاپ مصر)

۲ - فيما ينبغي الاطلاع عليه قبل قراءة ارسطو . (چاپ شده)

۳ - فصوص المسائل (چاپ شده)

۴- رساله فی المنطق ، القول فی شرائط الیقین (خطی است و در کتابخانه های اروپا موجود است)

۵- رساله فی القیاس ، فصول یحتاج الیه فی صناعة المنطق ، وهی خمسة فصول (خطی است) .

۶- رساله ای در ماهیت روح (خطی)

۷- ۱۲ کتابی در منطق که در کتابخانه های اروپا یافت میشود چند نسخه از این کتابها عبری و لاتین ترجمه شده و اکثر آنها در کتابخانه «اسکوریال» در مادرید است.

۸- هشت کتاب در سیاست و ادبیات (خطی)

۹- احصاء العلوم (با ترجمه عبری و لاتین) در اسکوریال

۱۰- السیاسة المدنیة چاپ بیروت ۱۹۰۲

۱۱- نه کتاب خطی در ریاضیات و شیمی (کیمیا) و موسیقی که در کتابخانه های اروپا موجود است (با ترجمه عبری و لاتین) .

۱۲- نه کتاب خطی دیگر در پیرامون موضوعات گوناگون

سبك فارابی

با اینکه عربی زبان مادری فارابی نبوده است مع الوصف در بکار بردن لغات عربی دقت و مهارت زیادی بکار برده. و از آنجا که میکوشیده مطالب را بیش از اندازه بسط دهد لذا لغات مترادف را و آن بکار برده است ولی چنانچه قبلاً گفتیم صبغه تصوف بر آثار او غلبه دارد و همین امر منجر بنوعی ابهام در عقاید و سبکش گردیده .

آراء و عقاید فارابی

نظرات مختلف فارابی را درباره مسائل مختلف در چند فصل مورد

بحث قرار می‌دهیم :

الف - سازش دادن افکار افلاطون و ارسطو .

ب - منطق فارابی .

ج - نظر او در اخلاق .

د - فلسفه کیهانی

ه - تصوف

و - مدینه فاضله

سازش دادن نظریات افلاطون و ارسطو

نزدیک کردن افکار متناقض و متضاد مکتبه‌های مختلف فلسفی از دیر
باز در جهان فکر متداول و مرسوم بوده . فلوپین بنا به گفته شاگردش
فرفورس کوشش زیادی نمود تا مذاهب و عقاید گوناگون فلسفی را در فلسفه
واحدی گرد آورد . پس از فلوپین فرفورس برای نخستین بار در صدد هماهنگ
ساختن نظرات ارسطو و افلاطون برآمد .

در اسلام نیز این پدیده در موارد متعددی به چشم می‌خورد ؛ بهترین نمونه
آن اشعری‌ها بودند . اشعری‌ها می‌کوشیدند تا حد وسط معتزله و محافظه کاران
قرار گیرند . اکثر فلاسفه تا زمان ابن رشد کاری جز آشتی دادن دین و فلسفه
نداشتند . این عادت در میان مردم مشرق زمین و بخصوص سامیه‌ها بیشتر
نمایان است .

«زنان» مستشرق معروف معتقد است فکر «توحید» که مروجش پیغمبران سامی بودند اند زئیده همین نوع طرز تفکر بوده است .

فارابی - با همه ذکاوت و استعدادش - نیز نتوانست از این خطا برکنار باشد و بیجهت میکوشید تا مذهب فلسفی واحدی برای فلسفه یونان پیدا کند . فارابی از طرفی بشدت تحت تأثیر تعلیمات اسلامی بود ولی از سوی دیگر مانند سایر متفکرین معاصر خود بفلسفه یونان باریده احترام مینگریست در دوره فارابی فلسفه یونان در مشرق و مغرب زمین مقام والائی احراز کرده بود . فارابی چنان تحت تأثیر افکار ارسطو و افلاطون قرار گرفته بود که هرگز تصور نمی کرد یکی از آنان لب بخطا گشوده یا بناحق ادعایی کرده باشد . آنچه بیشتر مایه گمراهی و اشتباه او گشت، عقیده غلطی بود که درباره کتاب تاسوعات در میان مردم شایع بود . این کتاب چنانکه میدانیم تألیف فلوطین (۱) بزرگترین پایه گذار فلسفه افلاطونیان جدید است . اصولاً

(۱) فلوطین (۲۰۵ - ۴۲۷۰) در لیسکو بولیس (اسیوط) امروزی در مصر وسطی بدنیا آمد . سپس عازم اسکندریه شد و یازده سال در محضر امونیوس سکاس تلمذ کرد . امونیوس از مسیحیانی بود که بفلسفه یونان توجه داشت . فلوطین سپس بازنش روم در مشرق ملحق شد . در تماسی که با مردم مشرق زمین داشت بدقایق افکار ایران و هندوستان آشنا شد . پس او شکست لشکریان روم با نطاکیه رفت و مدتی در آنجا ماند . آنگاه برم سفر کرد . در رم در سن پنجاه سالگی شروع بتألیف کتابهای خود نمود ؛ فلوطین شاگردی داشت بنام فروریوس که تقریرات استاد را ثبت مینمود . فروریوس باین ترتیب، ۵۴ رساله از تقریرات استاد را پیرامون «رهائی نفس از زندان ماده» جمع آوری نمود ، و آنرا با مقدمه ای در در شرح حال استاد درشش جلد نشر کرد . فروریوس در هر جلد نه رساله گنجاند و از این رو کتابرا «تاسوعات» نامیده اند . این کتاب حاوی تمام افکار افلاطونیون جدید است .

فلسفه افلاطونیون جدید محصول سازش و اختلاط تمام مذاهب فلسفی است جنبه های عقلانی و مادی فلسفه ارسطو با افکار روحانی افلاطون در این کتاب باهم مورد بحث قرار گرفته بعبارت دیگر ایمان و فلسفه در این کتاب بیکدیگر نزدیک میشوند .

فارابی در نزدیک کردن نظرات ارسطو با افلاطون در درجه اول باین کتاب استناد کرد و آنرا از تألیفات ارسطو انگاشت .

این اشتباه مخصوص با توجه بسبک کتاب تا سوعات سبب شده که فارابی کتابهای متعددی در باره افکار ارسطو و افلاطون بنویسد ولی آنچه بدست ما رسیده فقط يك کتاب است بنام «الجمع بين رأيي الحيكمة بين افلاطون الالهی و ارسطو طاليس» در باره برتری ارسطو بر افلاطون مطالب زیادی گفته شده از آنجمله این رشد ارسطو را «الانسان الالهی» لقب داده بود . ولی فارابی هر دو فیلسوف را در يك ردیف قرار میداد و هر دو را از لحاظ فضل و دانش مساوی میدانست . فارابی در آغاز این کتاب چنین میگوید : « تفوق ارسطو و افلاطون را در حکمت همه جهانیان می پذیرند و آنان را رهبر بلا منازع خود میدانند ، اما عده ای از اهل زمان بر آنند که میان این دو حکیم مبرز در موضوع مبدع اول و در وجود اسبابی او در امر نفس و عقل و پاداش کارهای نیک و بد و در بسیاری از امور مدنی و اخلاقی و منطقی دیگر اختلاف است . »

در این مقدمه دو نکته قابل تأمل است : نخست بمقام شامخ فکری دو استاد و بخصوص مساوی بودن مقام آنها و دیگر اختلاف آنها در بسیاری از موارد . فارابی قسمت دوم را رد میکند چون معتقد بوحدت مذهب فلسفی است . برای اثبات این نظر فارابی سرفرض پیش میکشد :

- هر دو فیلسوف ، فلسفه را علم بموجودات بماه‌ی موجود تعریف کرده‌اند . حال یا باید این تعریف را غیر صحیح دانست . و یا عقیده اکثریت بل تمام مردم را دراستادی این دو فیلسوف پوچ و بی اساس دانست .

- و یا اعتقاد دسته ایرا که قائل بوجود اختلافند را باور داشت .
در مورد فرض اول : بدون تردید تعریف فلسفه بدان طریق عین صوابست زیرا این تعریف ماهیت فلسفه را بخوبی آشکار میسازد .

در رد فرض دوم میگوید اعتقاد تمام یا اکثریت مردم بمرتبی دو استاد تصادفی نبوده بلکه پس از سالها تفحص و اتفاق و نقد بحث بوجود آمده .

اما فرض سوم - باید گفت که اختلافی میان این دو استاد مقدم وجود ندارد ، و اگر بظاهر اختلافی بچشم میخورد منحصر « بظاهر » و مربوط بجوهر و اصل مطلب نیست . ارسطو و افلاطون در اصول و اغراض فلسفه متفقند .

آنگاه برای توضیح نظر خود چنین گوید : بظاهر زندگی ارسطو و افلاطون یکسان نیست . افلاطون از علائق و لذات دنیوی چشم پوشیدولی ارسطو بمادیات دلبسته و صاحب فرزند و ثروت بیکران شد ، و حتی بمقام وزارت اسکندر نیز نایل گشت .

افلاطون چگونگی زندگی مدنی و مزایای آنرا برشمرد و مضرات دوری از اجتماع را بیان کرد . ارسطو نیز در کتاب سیاست و کتاب اخلاق از همین شیوه پیروی کرد و آنرا ستود .

علیهذا باید اذعان کرد که تعلیمات هر دو استاد یکی است اگرچه زندگی مادی و عملی آنان متفاوت بود. بعبارت دیگر این تفاوت فقط ناشی از طبیعت بشری آن دو استاد است.

اغلب مردم نیک و بد را تمیز میدهند ولی غالباً بدان تن نمیدهند بنابراین تفاوت و اختلافی میان دو استاد نمیتوان یافت. فرق موجود در مزاج و طبیعت دو استاد است.

مثال دیگر: افلاطون معتقد بوجود دنیای ازلی دیگری است بنام دنیای «مثل» ولی ارسطو منکر وجود چنین دنیائی است (۱). فارابی میگوید ارسطو وجود این دنیا را در عالم ربوبیت اثبات کرده منتهی (۲) مثل را در مافوق

۱ - در فلسفه اولی معروف بماوراء الطبیعه .

۲ - پرواضح است که فارابی برای هماهنگ ساختن افکار ارسطو با افلاطون مطالبی را با ارسطو نسبت میدهد که ارسطو منکر آنها بود زیرا ارسطو با صراحت میگوید جوهر موجودات در نهاد آنها می باشد. ارسطو در باره مثل افلاطون میگوید گفته افلاطون در باره مثل يك تخیل شاعرانه بیش نیست و هرگز اساس وجود و روابط عالم محسوس با عالم مجردات و چگونگی پیدایش این جهان را که مهمترین مسئله فلسفه است روشن نمیسازد.

سپس ارسطو میگوید افلاطون مثل را ثابت و جهان را متغیر میدانند؛ چگونه ممکن است اشیاء متغیری اساس یا بعبارت دیگر مثل ثابتی دارا باشد. ارسطو در جای دیگر افلاطون را متهم بمشکل کردن مباحث فلسفه میکند. لازم بتوضیح نیست که اتولوجیا قسمتی از کتاب تاسوعات است. مطالب آن از مناظرات افلاطون در جمهوری و بارمنید اقتباس شده. موضوع حدوث عالم در این کتاب مستند بگفته (امونیوس سکاس) معلوم فلوطین است.

این جهان دانسته . بنظر ارسطو خلق وابداع موجودات از روی مثال ها (مثل) ونمونه هایی است که درعقل الهی است . درموضوع حدوث و قدم عالم، افلاطون مدعی است که این جهان را صانعی است که بدان نظام بخشیده اما ارسطو قائل بازلی بودن این جهان است . فارابی در اینجا نیز وجود اختلاف را رد میکند ومدعی میگردد که ارسطو مانند افلاطون قائل بحدوث عالم است .

فارابی میگوید ارسطو در کتاب (طوبیقا) هنگامیکه درباره قیاس سخن میگوید قدمت عالم را یاد آور شده . ارسطو در این کتاب از خود میپرسد آیا این جهان قدیم است یا غیر قدیم ؟ و در کتاب « السماء ولعالم » ارسطو میگوید این جهان مبدأ زمانی ندارد - ایندو جمله از ارسطو سبب شده که عده ای باشتباه ارسطو را معتقد بقدم عالم پندارند . در صورتی که « زمان ناشی از حرکت و گردش افلاک است و هرگز شامل بر افلاک نمیشود » سپس فارابی میگوید اگر بگفته های ارسطو در کتاب اتولوجیا به « ربوبیت » مراجعه کنیم خواهیم دید که ارسطو باصراحت اذعان دارد که « هیولی » را بازی عزوجل جسمیت بخشیده و ناشی از اراده اوست .

افلاطون معرفت (۱) را نتیجه « تذکر » یادآوری میدانند و سپس

۱ - برای روشن شدن موضوع خلاصه نظریه معرفت افلاطونی و ارسطو را ذیلا درج میکنیم . افلاطون میگوید : اشیاء را بکمک پاره ای از صفات آنها میشناسیم . تمیز اشیاء با مقایسه اشیاء دیگری که قبلا شناخته ایم صورت میگیرد . و بدین ترتیب افلاطون شناسایی را نوعی یادآوری یا باز شناسی میدانند که درحافظه انجام میگیرد .

فارابی مدعی است این نظر بانظر ارسطو تفاوتی ندارد چون ارسطو

آنرا بازلی بودن روح مربوط میسازد. در صورتیکه ارسطو میگوید حواس صورت اشیاء خارج را بنفس منتقل میکند، نفس از آنصورت منفعل میشود؛ آنگاه عقل میان صورتهای مختلف مقایسه نموده عمل «معرفت» یا شناسائی از طریق استدلال صورت میگیرد.

فارابی در اینجا نیز میگوید «نظریه معرفت» ارسطو را بنظر رسد «یادآوری» مربوط سازد.

فارابی از خود میپرسد: آیا ارسطو تناقض گوئی کرده؟ آیا واقعا این آراء متعلق بخود ارسطو است یا مربوط بفلاسفه دیگر است؟ سپس چنین پاسخ میدهد: تناقض گوئی ارسطو بسیار بعید است و اگر بگوییم پاره ای از این کتاب ها از ارسطو نیست یا عطالب آن تحریف شده بی شک دچار اشتباه شده ایم. زیرا کتابهای ارسطو مشهور تر از آن است که چنین گمانی در باره آنها روا داریم. باین ترتیب فارابی ثابت میکند که میان دو استاد اختلافی در اصول نیست و اگر اختلافی باشد در اصول نیست و اگر اختلافی باشد در فروع است.

روش تحقیق فارابی در اثبات نظر خود کاملاً علمی است. وی در تمام موارد باصل یونانی تألیفات ارسطو و افلاطون مراجعه میکند. ولی چنانکه قبلاً هم گفتیم، گمراهی او بر اثر يك اشتباه تاریخی است

در آخر کتاب تعلیلات میگوید هر «معرفتی» مولود اعتبارات قبلی است و اشیاء را با مقایسه با سایر چیزهایی که قبلاً شناخته ایم تشخیص میدهیم، جزئی را با توجه بمفهوم کلی آن میشناسیم. علمیندا بنظر فارابی نظر ارسطو و افلاطون یکست.

فارابی نظریه معرفت ارسطو را تحریف میکند تا نتیجه دلخواه خود را از آن استنباط کند.

فارابی نمیدانست کتاب «تاسوعات» را ارسطو ننوشته بعبارت دیگر تمام مساعی او از اساس غلط بوده .

ولی فلاسفه ای که پس از فارابی آمدند ، توجه خود را معطوف به مسأله مهمتری نمودند : هماهنگ ساختن فلسفه و دین . در هر حال در این مورد نیز فارابی پیش قدم بود ، لذا بجاست که باین موضوع نیز اشاره ای شود .

سازش دادن فلسفه و مذهب

در هیچیک از کتاب های فارابی بحثی تحت این عنوان وجود ندارد ولی در اکثر آثار او تمایلی باین امر مشاهده میشود . مثلاً در نظریه فیثی ، و در نظریه نفس و بخصوص در کتاب آراء اهل المدینه الفاضله که آخرین کتاب اوست و در واقع عصاره نظریاتش در آن قید شده . در همین کتاب فارابی اظهار میدارد که رئیس قوم باید پیامبر و فیلسوف باشد .

نظریه فارابی در نزدیک ساختن مذهب و فلسفه بر دو اساس استوار است ، نخست آنکه فارابی فلسفه و مذهب را صادر از باری تعالی میداند چون بعقیده او مذهب نتیجه وحی است و وحی از در گاه ایند یکتاست . فلسفه از طبیعت سرچشمه میگردد و صانع طبیعت خداست .

اصل دوم - فارابی میگوید فیلسوف و پیغمبر هر دو از دریای پیکران دانش الهی سیراب میشوند . پیغمبر توسط جبرئیل بدان دسترسی مییابد و فیلسوف بکمال عقل خود از عقل فعال الهام میگردد و اگر توجه داشته

باشیم که فارابی عقل را « ملک » میدانند کار مقایسه ما آسانتر میشود. فارابی از این هم پا را فراتر مینهد و نبوت را فصلی از فصول معرفت میدانند، زیرا پیغمبر بکمک نیروی تخیل نافذ خود مشرف بر عالم معقولات است، بکمک همین نیرو پیغمبر نور حق را می بیند و وحی باوالهام میشود اما فیلسوف بکمک عقل و از طریق تأمل و تجزیه و تحلیل حقایق ثابتۀ را ادراک میکند.

اخلاق فارابی

موضوع اخلاق رفتار و سلوک آدمی است، فارابی گاه با ارسطو گاه با افلاطون همعقیده میشود و گاهی هم از آنان پیشی میگیرد.

فارابی بانظر علمای مذهبی که میگویند اخلاق منبعث از دین است مخالفت میورزد. بنظر فارابی فقط بکمک عقل خوب و بد را تمیز میدهیم؛ علم عقل را صیقل میدهد و بالاترین فضائل علم است.

اگر دو شخص را در نظر بیاوریم که اوئی آشنا با اصول اخلاقی ارسطو است ولی طبق آن اصول رفتار نمی کند و دیگری بی خبر از اصول اخلاقی ارسطوست و مطابق همان اصول عمل می کند، بنظر فارابی شخص اول مقدم بر شخص دوم است چون رفتارش از روی آگاهی و بصیرت صورت گرفته و نتیجه میگیرد که معرفت بسیار بهتر از عمل اخلاقی است.

نفس آدمی طبیعۀ اماره بسوء است، اراده هر نفس باندازه ادراک است آنست. تفاوت انسان و حیوان فقط در اختیار و اراده است، اختیار معلول تأمل و اراده نتیجۀ احساس و تخیل است.

منطق فارابی

« قاضی صاعد » در کتاب « التعریف بطبقات الامم » در باره فارابی چنین نوشته « فارابی از تمام دانشمندان در منطق استاد تراست ؛ مشکلترین مباحث منطق را در عباراتی ساده بیان کرده آنچه را که الکندی باجمال و ابهام بر گذار کرده فارابی با بیانی نفز تجزیه و تحلیل نموده بنحویکه کتابهای او سرآمد کتب منطق است »

فارابی در باره چگونگی سیر منطق از حیث تعلیم و تعلم تا زمان خودش شرحی نوشته که ابن ابی اصیبعه آنرا نقل میکند . در آخر این شرح فارابی چنین میگوید : « و اما خود من ، منطق را تا آخر کتاب « برهان » در نزد یوحنا بن ختلان و سایر قسمتها را پس از آن فرا گرفتم و از آن موقع که زمام تعلیم بدست دانشمندان اسلامی افتاده ، آموختن این قسمت منطق نیز آزاد و متداول شد ، بطوریکه هر کس تا هر مبحث از فن منطق مایل بود میتواندست فرار گیرد » ذکر عبارت فارابی بیشتر به لحاظ قسمت دوم آن بود . زیرا تحصیل و تعلیم منطق در آن زمان همواره با مشکلاتی مواجه بود . شاید جمله معروف « من تمنطق تزندق » (۱) از آثار همان دوره است .

نبوغ فارابی در منطق معلول شیوه کار او است . فارابی در منطق بتحلیل « طرز فکر » قناعت ننموده بلکه رابطه منطق و نحو را روشن ساخته است .

فارابی منطق را بدو قسم تقسیم میکند: تصور و تصدیق. فکر و تعریفات

۱ - هر کس به منطق بگراید ، زندق است .

را جزو تصور واستدلال ورأی را جزو تصدیق میداند .

در تصور احتمال صدق و کذب ضروری نیست . نظریه تصدیق که بواسیله آن از معلوم و ثابت بمعرفت مجهولات منتقل میشویم ، اساس علم منطقی است .

فلسفه گریهانی

در واقع قسمت اعظم فلسفه فارابی در باره ماوراء الطبیعه است بنحویکه هیچیک از مباحث او چه در نفس و چه در اجتماع خالی از این موضوع نیست . زیلاً مباحث الله یا واجب الوجود و نظریه فیض و عقل و ماهیت آنرا مطالعه میکنیم .

الله یا واجب الوجود

با تأمل و مقایسه فلسفه فارابی با فلسفه اسکندرانیان بنظر میرسد فارابی برای حل مسأله وجود روش اسکندرانیان را پیش گرفته ، شاید بدانجهت که با عقاید اسلامی او بیشتر وفق میداد . ضمناً روح سازشکارانه فارابی را که از هر لحاظ در فلسفه اسکندرانیان پناهی می یافت نباید فراموش کرد .

فارابی بحث درباره خدا را بدو قسمت تقسیم کرده : یکقسمت از آن منطقی است و مربوط بتحدید موجودات واجب و موجودات ممکن است ؛ قسمت دیگر صرفاً لاهوت است . در بحث لاهوت صفات خدا و ارتباطش با

جهانی که آفریده تشریح شده .

الف - واجب و ممکن - فارابی چنانکه عقیده مذهبی او اقتضا دارد در وجود خالق تردیدی بخود راه نمیدهد ؛ وبا استفاده از قاعده قوه و فعل موجودات را به ممکن و واجب تقسیم میکنند . ممکن خود بخود وجود ندارد و بر اثر علتی خارجی حادث میشود ، اما واجب علت وجودش در ذاتش نهفته و از يك علت خارجی بوجود نیامده . سپس مانند ارسطو اظهار میدارد سلسله علل و معلول تا نامتناهی ادامه ندارد ، بلکه باید در جستجوی موجودی بود که خود علت وجودی خود میباشد و یا علت العلل است .

این موجود نباید معلول هیچ علتی باشد در غیر این صورت موضوع بدور میانجامد .

فارابی با استناد بتقسیم فوق قدمی دیگر بر میدارد و موجودات را به دسته تقسیم میکند .

۱ - واجب بذاته - که فقط خدای یکتاست و موجودی است ضروری، ثابت، دائم حقیقی که بدون اوهستی وجود نمییافت.

۲ - ممکن بذاته ، واجب بغیره - یعنی وجودش معلول وجود دیگری است . تمام کائنات در زمره این گروه است .

۳ - ممکن بذاته بالقوه - شامل موجوداتیست که بعداً بوجود میآیند . و تا کنون بمنصه ظهور نرسیده اند . دوام فیض بر اثر احتمال ظهور همین موجودات است .

ب - الله یا الواجب بذاته - اثبات وجود خدا نیاز به برهان ندارد

چون خالق برهان تمام اشیاء است .

بارز ترین صفاتی که معلم ثانی برای خدا یاد آور میشود از اینقرار است . خدا یکتاست و بسیط ، سایر صفات فرع بر اینند و صفت اند . خدا از نظر فارابی ذاتاً واجب است ؛ مصدر و سر آغاز تمام کائنات است ؛ والاترین موجود است چون معلول هیچ علتی نیست . هرگز نقص بدو راه نمییابد .

صورت و شکل بخود نمیگیرد چون متصل بهیچ ماده ای نیست ، و از آنجایی که خدا کامل است و کمال منحصر بفرد است ، بنابراین هیچ شریک و نظیری ندارد . خدا یکیست و بسیط ، نوع و جنس ندارد ، از اجزا ترکیب نیافته و چون بسیط است قابل تحدید نیست .

خداوند نور محض است . و بر اثر فروزندگی چشمان ما عاجز از رؤیت او است .

خداوند عقل محض است عقل محدود ما از ادراک او عاجز است ، او بالاترین عقلهای مجرد است و ما درعالم ماده غوطه وریم . فکر او در تمام نفوس وجود دارد ، ولی عقول ما توانائی ادراک کمال او را ندارد .

بشر هر اندازه از ماده و شهوت دوری جوید و بعقل نزدیکتر شود ، خدا را روشنتر و واضحتر ادراک میکند و کمال معرفت باو هنگامی دست میدهد که ازعالم جسمانی رهائی یابد .

وجود خدا کاملترین وجود است و سرچشمه هر موجود و بهمین دلیل فقط او حقیقت است چون وجود کاملی است ، و ماهیتش برخلاف سایر موجودات عین وجود اوست .

او زنده است ولی زندگی (زنده بودن) صفت عارض او نیست بلکه جوهر و طبیعت اوست .

خداوند عاشق خیر محض و جمال محض است ، بعبارت دیگر عاشق خود میباشد .

صفات متعدد پروردگار ذاتش را متعدد نمیکند . از تمام این اوصاف میتوان استنباط کرد که خدای فارابی چیزی نظیر خدای ارسطو است ، چون وجودش ضروری است و بذات خود میانددیشد .

ولی بخدای افلاطون نیز بی شباهت نیست چون کمال است و جمال است و خیر است . شبیه خدای اسکندرانیها نیز هست ؛ چون این جهان بوسیله « عقلها » از او صادر شده .

تردیدی نیست که فارابی مانند معتزله معتقد است که خداوند فقط ذات خود را میستاید و از عالم جداست و در امور آن دخالتی ندارد .

ولی ازطرف دیگر تأکید میکند که تقرب و نزدیکی بخدا امر محالی نیست و هر انسانی که پیرو اصول شریعت باشد و اسرار معرفت را کشف نماید و بطریقه اسکندرانیان در نشاء اشراق از خود بیخود شود خدای خود را ادراک میکند .

ظاهراً فارابی دچار تناقض گوئی شده زیرا چگونه ممکن است خدا

خارج از این جهان باشد و انسان بتواند او را ادراک کند .
این بود خدای فارابی؛ حال بینیم کیفیت صدور این جهان چیست؟

نظریه فیض و نظام گ جهانی

اسکندرانیان و دررأس آنها فلوپین، نخستین گروهی بودند که منکر خلق جهان از عدم جهان شدند .

فلوپین در باب فیض در کتاب اتواوجیا پیدایش جهان را بنوری که از خورشید میتابد و سردیی که از یخ ناشی میشود و بوئی که از گل میتراود، تشبیه کرده .

فارابی فیض را بدقت و صراحت بیان نکرده اما پیدایش جهان را بدینسان بیان میکند :

از آنجائیکه خداوند عقل است پس بذات خود میانداشد نیروی ابداع و فیض از اندیشه سرچشمه میگیرد . اگر پروردگار بذات خود نمیانداشید این جهان بعرصه ظهور درنیامد .

و از آنجائیکه تعقل و علم خداوند ازلی است فیض هم ازلی و دائمی است .

ولی خدایکیست و کائنات متعدد . چگونه ممکن است از واحد کائنات متعدد صادر شود ؟

گفته خدا (یا واجب الوجود) عقل است و همواره از تعقل و اندیشه

او یکی از کائنات بوجود میآید این وجود (یا کائن) مانند ماهیت پروردگار بسیط است. فارابی نام این کائن را عقل اول گذاشته.

عقل اول مانند «واجب الوجود» همواره در تفکر است.

و بهمین دلیل مصدر فیض دائمی است. ولی اندیشه عقل اول با تفکر خدا مغایرت دارد، چون خدا واجب الوجود است اما عقل اول «ممکن بذات، واجب بغیر» یعنی معلول علت دیگری است. خدا فقط بخود میانندیشد اما عقل اول درباره واجب اول که موجود او است و درباره خود، نتیجه میگیریم: اندیشه خدایکست و اندیشه عقل اول متعدد، این تعدد در اندیشه امکان آنرا میدهد که کائنات متعدد از آن صادر شود.

و جریان فیض بدینصورت ادامه می یابد.

اندیشه عقل اول درباره «واجب» موجب پیدایش عقل ثانی شد و اندیشه عقل اول در باره اینکه وجودیست «ممکن» سایر کرات، آسمانی را بوجود آورد.

عقل دوم گاهی بذات خود میانندیشد و گاهی در باره ذات واجب و مبدأ نخستین، از تفکر عقل دوم بذات خود ستارگان ثابت بوجود می آیند، و از تعقل عقل دوم درباره واجب الوجود عقل سوم حادث میشود. سایر عقول و اجرام سماوی نیز بهمین ترتیب پدید آمده اند. شماره عقول بدیده میرسد. مرکز عقول در افلاک است. عقل دهم در فلک ماه قرار گرفته و دنیای کون و فساد از آن ناشی شده. اجرام سماوی درست بهمان نحوی که بطلیموس در

کتاب المجطی آورده در نظام کیهانی جای میگیرند .

۷ - (زحل - مشتری - مریخ - خورشید - زهره - عطارد - ماه)

صورت و هیولی هر دو از عقل دهم که فارابی عقل فعال نامیده پدید میآیند . صور و هیولی موجد عنصرهای چهارگانه است و عنصرهای چهارگانه موجد سایر کائنات . صورت و هیولی باتدبیر و اراده عقل دهم همدم میشوند . موجودات گوناگون طبیعت نسبتهای مختلفی از عنصرهای چهارگانه دارند .

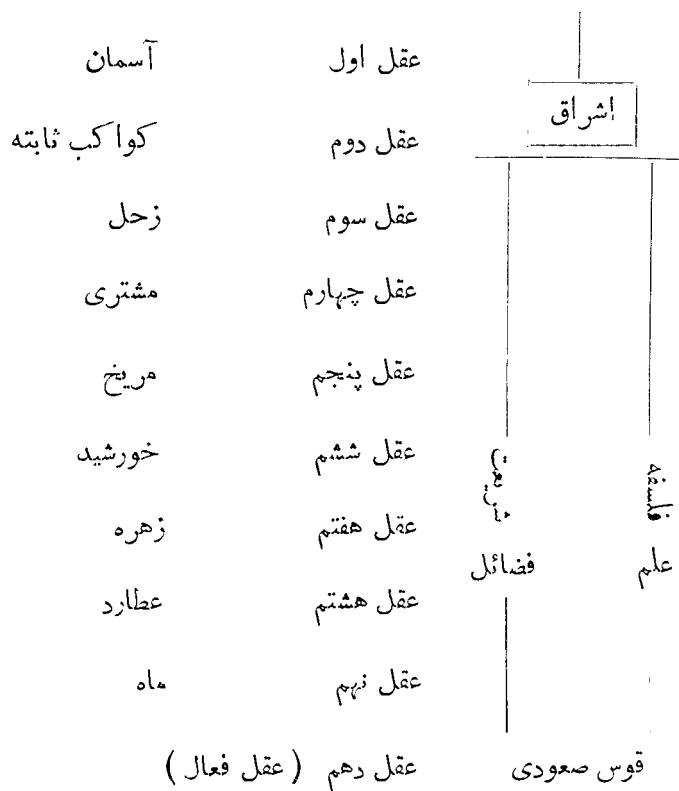
انسان ، حیوان ، نبات و جماد که در پائینترین قسمت هرم قرار گرفته اند ، ضعیفترین پر توذات احدیتند .

در این هرم آنچه جای والاتری دارد در مادیون خود اثر بخش است ، و عکس آن محال . ولی موجودات شوق و گرایش فراوان بمبدأ نخستین خود دارند و همواره در صدد بازگشت بدان هستند در عالم کون و فساد فقط انسان میتواند بوصول عقل نایل آید و راه وصول بدان زهائی از زنجیر ماده و اعتقاد و ایمان کامل اصول دین و ادراک و احساس فلسفه است . عقل فقط بر انسان ارزانی شده و بکمک عقل میتوان بعقول پیوست زیرا شبیه بشبیه خود دسترس دارد .

نظام کیهان فارابی پیچیده و مبهم است و برای روشن ساختن آن مبادرت بر رسم هرم صفحه مقابل میکنیم :

نظام کیهانی فارابی

اتصال ————— الله (واجب الوجود)



صورت		هیولی	
آتش	ہوا	آب	خاک
انسان	حیوان	نبات	جماد

عقول دهگانه و محرك اول هر گاه بتفكر پردازند افزايش ميكنند ، و از اينرو يكسانند. مطلب را ميتوانيم اين قسم ادا كنيم: عقول دهگانه در امر آفرينش اين جهان بامبدأ كل شر يكند و جزئي از او هستند . عقول درست بهمان ترتيبی كه نتايج از مقدمات گرفته ميشود از واجب الوجود گرفته شده اند .

ارباب تحقيق و ادب در باره عقول بحثهاي زيادي کرده اند .

خلاصه و لب تحقيقات آنانرا در دو قسمت ذيلآيا آورده ميشويم .

در قسمت اول ريشه اين فكر را كاوش ميكنيم و در قسمت دوم ايرادهائي

كه بدان شده مورد بررسي قرار ميدهيم .

ریشه فکر - فكر «عقول» از افسانه هاي قديم يونان اقتباس شده ، يونانيها بستارگان مقام خدائي داده بودند . فارابي صفت الوهيت را از آنها سلب کرده ، عقل ناميد .

ابن سينا پي برد كه اين نظر خلاف مباني مذهبي است و در صدد توجيه و اصلاح آن برآمد . ابن سينا بجاي كلمه «عقل» لفظ «ملائكه» را برگزيد صفاتي كه ابن سينا براي «ملائكه» آورده همانست كه فارابي پيش از او براي عقول متذكر شده .

غزالي بزرگي بساين نقطه ضعف توجه نموده و آنرا در كتاب تهافت الفلاسفه نكوهش و ملامت كرد .

ايرادهائي كه بمبحث عقول شده - ايراد اول - اگر علم الهي محدود است و عقول ميتوانند بدان علم حصول كنند . عقول بذات خود و آنچه مادون آنهاست نيز آگاهند بنا بر اين دامنه اطلاع عقول از خدا وسيعتر ميگردد .

ایراد دوم - بنا برگفته فارابی ذات احدیت مبری از تعداد و شماره و تقسیم است، و کثرت از عقل اول صادر میشود. پس پروردگار نیازمند عقل اول است در غیر این صورت کثرت وجود نداشت.

ایراد سوم - عنصرهای چهارگانه از عقل فعال پدید آمده اند، عقل فعال منفصل از ماده است. بعبارت دیگر از يك امر مجرد ماده ای بوجود می آید، و از يك جرم آسمانی ثابت، ماده ای فاسد صادر میشود.

بهر حال عقول دهگانه جای بر جسته ای در نظام کیهانی فارابی احراز کرده اند، چون عالم سماوی که نقطه مقابل عالم ماده است از آنها تشکیل شده و مدبر این جهان عقل است.

موجودات از نظر فارابی مراتبی دارند. در مرتبه اول عقول دهگانه قرار گرفته و در مرتبه دوم نفوس آسمانی.

افلاک در مرتبه سوم و دنیای مادون قمر در مرتبه چهارم است تدبیر جهان مادون قمر درید عقل فعال (۱) است. سایر عقول نیز در این جهان مؤثرند (۲)

عقل فعال که دهم است و در قمر قرار گرفته در دنیای مادون قمر یعنی جهان ما مؤثر است. دیگر گویهای عالم مادی معلول اراده و تدبیر عقل فعال است.

خلق عنصرهای چهارگانه که موجب پیدایش اجسام گوناگون شده اند از جمله تراوشات عقل دهم است.

این جهان معلول است و عقول علل. تصادف وجود ندارد. سخنان

۱ - ارسطو آنرا عقل فاعل نامیده.

۲ - فارابی تأثیر خاص خورشید را در زمین متذکر شده.

منجمین ترهائی بیش نیست. آینده را نمیتوان پیش بینی کرد. ادعای منجمین علاوه بر آنکه خلاف عقل و منطق است موجب گسیختگی نظم اجتماع نیز هست.

عقول با اینکه با یکدیگر متمایزند بهم پیوسته اند.

پیوستگی عقول ناشی از جذبۀ عشق و شوق وصال است و موجد نظم و هم آهنگی: این نظم و هم آهنگی که در عقل است قوانین این جهان را که معلولند ثبات و قوام بخشیده

تصوف فارابی

فارابی تمام عمر گوشه گیر و زاهدپیشد بوده. هرگز در مجالس بزم سیفالدوله شرکت نجست و بمقرری نا چیز خود قناعت ورزید. زندگی سراپا زهد فارابی در افکارش مؤثر افتاد بنحویکه مشرب عرفان در تمام آثارش هوید است. تصوف فارابی با عقاید صوفیه آن زمان از قبیل ذوالنون مصری ابونزید بسطامی، منصور حلاج و جنید مغایرت داشت. فارابی تصوف را وسیله لقای حق میدانست درست بهمان نحوی که معلم اول گفته بود. برای توضیح مطلب ناگزیریم تصوف آن زمان را بطور بسیار مجمل بررسی کرده آنگاه نظریه نفس معلم ثانی را که در حقیقت مقدمۀ عرفان اوست یاد آور شویم.

تصوف - متصوفه برخلاف متکلمین و فلاسفه بر آنند که حقیقت را فقط از راه تطهیر و تزکیه نفس میتوان شناخت. بنظر آنان روح یا نفس انسان پیش از حلول در بدن پاک بوده و پس از حلول گرفتار ماده و

آلایشهای آن شده بنقص وزشتی که خاصیت ماده است آلوده گشته . روح در بدن اسیر امیال و شهوت های جسمانی است . برای رهایی روح از عبودیت بدن و تطهیر و تزکیه مجدد آن جز ایستادگی در برابر خواهش های پست گزیری نیست .

هر گاه نفس انسانی پس از ریاضت زیاده پاکی اولیفا را باز یافت ، نور معرفت را از ذات احدیت کسب میکند .

بنا بر این متصوفه مانند فلاسفه اهل بحث و قیاس نیستند و مانند متکلمین دنبال جدل و مناقشه نمیروند عرفا میکوشند از طریق عبادت و ترک ملذات و چشم پوشی از متعلقات دنیوی و اجتناب از گناهان بخداوند تقرب جویند و از راه کشف و شهود بمعرفت لایزال الهی دست یابند .

ریشه تصوف - اصول تصوف یعنی زهد و توجه بمسائل روحی در اکثر مذاهب و عقاید آمده و هرگز نباید در صدر ارجاع این پدیده به فالان فیلسوف یا مکتب فلسفی بر آییم . مثلاً روح تعلیمات اسلامی و یهود ، زهد را تشویق میکند . رهبانیت مذهب مسیح ، فلسفه فیثاغورس و اسکندرانیان ، تصوف هندوستان و ایران تمام زهد را ستوده اند .

توجه بمسائل روحی که دومین اصل عرفانست جزو تعلیمات اساسی اسلام و مسیحیت است .

بنظر میرسد این پدیده محصول شرایط زندگی مادی هر ملت در یک موقعیت خاص تاریخی است .

در تاریخ اکثر ملل لحظاتی پیش آمده که در آن زمینه مساعدی برای گسترش اینگونه افکار وجود داشته .

افکار عرفانی در تمام نقاط جهان از لحاظ ماهیت یکسان است و اگر اختلافی بنظر میرسد در فروع است. اینگونه اختلافات ناشی از تفاوت محیطی است که در آن افکار صوفیانه پرورش یافته .

تصوفی که فعلاً مورد بحث ماست بر مبنای تعلیمات اسلامی استوار است . توحید ، نبوت و پیروی از احکام شرع جزو اصول مسلم آنست ، اگر چه برخی از عادات و عقاید مذاهب غیر اسلامی در آن رخنه کرده . مانند موضوع فناء و حلول و تشکیل مجالس ذکر که از تصوف هند اقتباس شده ، و طرز زندگی صوفیان که شبیه زندگی راهبان دین مسیح است و موضوع اشراق و شهود که از فلسفه یونان باستان آبیاری میشود .

نخستین مراحل تصوف بصورت زهد بود . در اواخر خلافت عثمان عده ای پیدا شدند که زندگی مرفه خلیفه سوم را خلاف تعلیمات اسلامی میدانستند .

پس از آن در خطابه های علی (ع) زهد و ترك لذات نیز مورد ستایش قرار گرفت .

در زمان معاویه ابی ذر غفاری راه و رسم پادشاهی مؤسس بنی امیه را بشدت تنقید کرد و آنرا منافقی با اوامر و سنت پیامبر و صحابه شمرد .

از خلفای بنی امیه عمر بن عبد العزیز نمونه زهد بود و از همه معروفتر و مؤثر تر ابوالحسن بصری است که در مسجد بصره با وعظ و خطابه مردم را ارشاد میکرد .

با اینکه صوفیان حسن بصری را پیشوای مسلک عرفان میندازند ، بطور قطع و یقین در زمان حیاتش (۷۲۸ میلادی) فرقدای با این نام وجود

نداشت در مرحله دوم تصوف بصورت فلسفه بودائی و یونانی در دو جهت پیش رفت .

گروهی برای رسیدن بحق تحت تأثیر فلسفه یونان باستان، اشراق را برگزیدند. معروفترین آنها ذوالنون مصری است (۸۶۱) .

دسته دوم به پیروی از تعلیمات بوداقائل بفنا شدند. مشهورترین آنها ابی یزید بسطامی است (۸۷۵ میلادی) که موضوع فنا (نروانا) را از هندوان آموخته بود .

سپس جنید بغدادی (۹۱۰) اصول تصوف را بامبادهای قرآن هماهنگ ساخت و در واقع وی مؤسس فلسفه عرفان است. از معاصرین جنید مردشوریده‌ای بود بنام منصور حالاح . این شخص در عقاید خود راه افراط پیمود و او را «صوفی افراطی» نامیده‌اند. منصور مدعی شد که تاکنون چندبار در حال وجد و شوق بوصول حق نایل آمده و روحش باروح خدا متحد شده . منصور در حال شور و شوق سخنانی از قبیل «انا الحق» بر زبان میراند .

نظریه نفس - فارابی قوای نفسانی را به «عامله» و «عالمه» تقسیم میکند . قوای عامله نیز به سه قسمت تقسیم میشود .

الف - نباتی - برای تغذیه و نمود و تولید مثل .

ب - حیوانی - برای حس و حرکت . بكمك این حس جزئیات را ادراك میکنیم . اما حرکت بر اثر رغبت بمالایم و گریزاز منافر صورت میگیرد .

ح - انسانی - برای ادراك معقولات . از خصوصیات آن گرایش بطرف هر زیبا و مفید است .

سپس فارابی ماهیت ادراک را بیان میکند . بنظروى ادراک بر دو نوع است .

ادراک خارجى - که وظیفه حواس پنجگانه است .

ادراک داخلى - که محسوسات را مقایسه میکند .

آنچه را که حواس پنجگانه از جهان مادی دریافت میدارند ، در قوه مصوره انباشته میشود و پس از زایل شدن محسوسات اثرى از آنها در قوه مصوره بجای مى ماند . این اثر را فارابى صورت مى نامد . صورت مذکور بكمك قوه وهم قابل درك است . مثال قوه وهم مثال گوسپندى است که چون بباد گرگ افتد از ترس بخود ميل برزد . همانطوریکه محسوسات در قوه مصوره انباشته میشود صورتهایی که بوسیله قوه وهم ادراک شده در حافظه ضبط میگردد .

آنچه که در قوه مصوره نقش بسته و در حافظه ضبط شده در اختیار قوه مفکره است که در عین حال وجه تسمیه انسان و حیوان است . قوه مفکره محفوظات قوه مصوره و حافظه را با هم مى سنجد .

در باره اتصال نفس بجسد و وحدت جوهر آن معلم ثانی سخنان معلم اول را تکرار میکند .

قوه «عالمه» - نفس انسانی علاوه بر قوای مزبور قوه ادراک کلیات و فکر و تعقل دارد . تعقل از وظایف نفس عاقله است (۱) عقل دو قسم است عملی و نظری . عقل نظری راسه مرتبه است .

الف - عقل هیولانى - که بكمك حواس پنجگانه با عالم خارج در

۱ - فارابى مقاله بسیار عمیق و شیوائى در باره لفظ «عقل» دارد ، و در

آن مفهوم عامیانه ، متکلمین و ارسطو را در باره این کلمه بیان میکند .

تماس است ، و چون صفحهای سپید و قطعۀ موهمی نرم تأثرات و احساسات خارجی را می پذیرد .

ب - عقل بالفعل - پس از اینکه صور خارجی در عقل هیولانی نقش بست تبدیل بعقل بالفعل میشود .

ح - عقل مستفاد - عقل بالفعل پس از درك معقولات و صورتهای مجرد تبدیل بعقل مستفاد میگردد . عقل هیولانی محسوسات را بكمك حواس پنجگانه ادراك می - كند . اما عقل مستفاد از طریق حدس بكنه و ماهیت موجودات راه مییابد . و لذا بهچوجه با محسوسات مربوط نیست . عقل مستفاد عالیترین مظاهر معرفت است .

بنظر فارابی - ادراك محسوسات جهان خود بخود صورت نمیگیرد بلکه بكمك عقل فعال است و کار هر کس هم نیست . در مبحث اشراق باین سؤال پاسخ میگوید .

تصوفی که فارابی بر آن بود با عقاید عرفانی آن زمان مغایرت داشت فارابی مانند حلاج قایل بحلول نبود و چون جنید در فناء افراط نمیکرد . ریشه تصوف فارابی را باید در تعلیمات ارسطو یافت . معلم اول گفته بود فقط از راه تأمل و تعقل میتوان بفضیلت نیکی نایل آمد و تا مرتبه عقل دهگانه رسید .

شاید در وهله اول از شنیدن این سخن که ارسطوی واقع بین از پایه گذاران تصوف اسلامی است دچار تعجب شوید ولی این سخن عین حقیقت است . ارسطو عقل را - فی حد ذاته - کوششی برای دست یافتن بآنچه مافوق انسانی است میدانست این کوشش درهای فضیلت و سعادت را بروی انسان میگشاید .

این جهش فکری. یعنی جهش عقل بسوی مجردات و دوری از آلاشهای ماده اساس عرفان فارابی است .

فارابی میگوید عقل هیولانی پس از کسب معرفت تبدیل بعقل بالفعل میگردد و عقل بالفعل پس از تعقل تبدیل بعقل مستفاد میشود . عقل مستفاد همواره در فضیلت نیکی و زیبایی میاندیشد و خود را از ناپاکیهای ماده رهائی میدهد . عقل مستفاد پس از تزکبه از عقل فعال الهام میگیرد. پس این الهام مستقیماً از ذات احدیت نیست. عقل مستفاد کم کم از لحاظ معرفت بدرجۀ عقول میرسد و در آن نیروی «حس» پدید میآید و بر اثر کشف و شهود سعادت اتصال و تقرب دست میدهد .

بنابراین فارابی عرفانرا وسیله نیل بدسعادت دائم میداند نه غایت و هدف .

دوری از کارهای زشت، مقاومت در برابر هوی و هوس، اندیشه و تأمل، حالی در انسان ایجاد میکند که دسترسی بعقول را فراهم میسازد . بنظر میرسد فارابی فقط فلاسفه را در خور این سعادت حقیقی میداند .

مدینه فاضله

بدقت نمیدانیم چه عواملی باعث شد که فارابی از مسائل فلسفی متوجه امور اجتماعی گردد. آیا وضع اجتماعی فاسد آن دوره بود؟ آیا فارابی از افلاطون تقلید کرده؟ یا شاید فارابی در آخر عمر قصد داشت که افکار نظری و مجرد خود را در این جهان عملی سازد .

انگیزه فارابی هر چه باشد وی این موضوع را در قسمت آخر کتاب

رأى اهل المدينة الفاضله (مورد بحث قرار داده است .

این کتاب فارابی در اواخر عمر تدوین کرد و در واقع آخرین اثر او است. مطالبی که در کتاب مورد بحث قرار میگیرد بترتیب عبارتند از: واجب الوجود، فیض، عقول، جهان مادون قمر، رؤیا، نبوت و در آخر کتاب مدینه فاضله است **مدینه فاضله** در مدینه فاضله فارابی افراد برای رسیدن بسعادته حقیقی با یکدیگر همکاری میکنند. این مدینه بر دو اصل استوار است. اصل اول - همکاری اعضاء با یکدیگر است. این همکاری بدو صورت انجام میپذیرد: یا همکاری فکری است و در آنحال اعضاء مدینه برای شناختن ذات احدیت و عقول و وجود و تشریک مساعی میکنند. و یا همکاری عملی است و در آن صورت اعضاء در کسب فضایل و نیکی با یکدیگر یاری میدهند، بدون همکاری عملی بشر قادر بر رفع احتیاجات روز افزون خود نیست و در واقع بقای نوع بشر منوط بهمکاری عملی است.

سپس فارابی مانند ارسطو میگوید طبع انسان مدنی است. انسان بتنهائی نمیتواند تمام ضروریات و نیازمندیهای خویش را بدون کمک دیگران فراهم کند و هر گاه کسی بخواهد در طریق تکمیل شخصیت خود اقدام کند باید عضو جامعه باشد و با سایر همموعان همکاری نماید.

فارابی در رساله «السیاسة المدنیة» میگوید «نه فقط انسان بلکه پاره ای

۱ - حیوانات و نباتات بدون اجتماع نمیتوانند زندگی کنند .»

اصل دوم - سعادت حقیقی که هدف و غایت اجتماع است .

فارابی علل تشکیل اجتماعات را نیز در کتاب (آراء اهل المدينة الفاضله)

بیاد آور شده است .

- اجتماع گاهی بر اثر حس برتری خواهی افراد پدید می آید . زیرا چنین افرادی نیازمند بعده ای پیرو هستند تا بدست یاری آنان نفوذ و سلطه خود را بسط داده دامنه قدرت خویش را توسعه دهند .

- گاهی توالد و تناسل خویشاوندان موجب پیدایش اجتماع می گردد .

- اجتماعات دیگری نیز میتوان یافت که زائیده علاقه افراد به پیروی از رئیس واحد است و بالاخره ممکن است اجتماع بر اثر وحدت زبان ، وعادات و رسوم و مذهب تشکیل شده باشد .

انقسام اجتماعات بشری

اجتماعات بشری بر دو نوع است . کامل و ناقص . اجتماع کامل نیز سه قسم است .

الف . عظمی - همان چیزی است که در اصطلاح امروزی جامعه بشری نام گرفته .

ب . وسطی - اجتماع گروهی از مردم در قسمتی از کره زمین .

ج . صغری - اجتماع کوچکی که در قسمتی از قلمرو يك کشور تشکیل میگردد .

اجتماع ناقص (یا غیر کامل) نیز چهار قسم است .

الف - اجتماع اهل قریه

ب - اجتماعی که در يك محله از محله های هر شهر وجود دارد .

ج - اجتماع اهالی يك کوی .

د - اجتماع منزل .

نظام مدینه (۱)

هدف و غایت از اجتماع چنانکه قبلاً متذکر شدیم، رسیدن به سعادت حقیقی است. اجتماعی که افرادش دارای حس همکاری و همراهی است اجتماع اید آل است. درست مانند تن آدمی که تمام اعضای آن - هر يك - بفرخور توانائی و کار آمدش - در راه وصول به غایت که پایان زندگی است فعالیت میکنند. در بدن عضو اصلی که فعالیت سایر اعضا بدان وابسته است **قلب** است. رئیس مدینه حکم قلب را در اجتماع دارد. البته اعضای دیگری نیز در بدن هست که از لحاظ اهمیت و مرتبه بدرجه قلب میرسد. ولی رئیس همان قلب است که حاکم بر تمام مقدرات اعضاء دیگر میباشد. سایر اعضای مدینه مطیع او هستند. رئیس هر گز از کسی اطاعت نمیکند و وظیفه او فرمانروائی است.

رئیس مدینه - بمثابة قلب اجتماع و مبداء نخستین تمام موجودات است. هستی مدینه و قوانین و رسوم آن از او است. بار سنگینی که بر دوش رئیس نهاده شده ایجاب میکند که در انتخابش نهایت دقت و حزم و احتیاط مرعی گردد. رئیس دارای خصوصیتی است که مختص باوست. نخست کمال عقل است. با این خصلت رئیس صورت اشیاء را مجرد از ماده و معقولات را ادراک میکند. تا اینکه تبدیل بعقل مستفاد میشود و بکنه تمام مجردات دست مییابد و در آن حال يك فیلسوف عالی مقام است.

۱ - منظور از کلمه مدینه که در فارسی شهر ترجمه میشود همان دولت شهر است. در آن زمان که افلاطون طرحی برای ایجاد يك مدینه فاضله (کشور ایده آل) تنظیم میکرد یونان از دولت شهرهای کوچکی تشکیل یافته بود: مثلاً دولت شهر آتن جمعاً چهار صد هزار جمعیت داشت که ۲۵۰ هزار نفر آن برده بودند و از حقوق مدنی محروم یا بعبارت دیگر سیتروین نبودند:

دوم **مخیله** است. باید قوه مخیله رئیس بجدی قوی و کامل باشد که بتواند تمام محسوسات و معقولات را ادراک نماید. مشروط بر اینکه حواس او متوجه خود محسوسات نگردد و عقلش بعالم عقول نیویندد. بلکه هر يك عمل خاص خود را انجام دهند.

زمانیکه قوه مخیله باین درجه از کمال رسید عقل فعال جزئیات امور را در حال و آینده اضافه میکند و شخص بمرتبه نبوت (۱) میرسد.

پس رئیس مدینه در يك آن باید هم فیلسوف و هم پیامبر باشد، ولی فارابی این دو صفت را کافی نمیداند و برای رئیس مدینه مانند افلاطون دوازده خصلت دیگر را ضروری می انگارد.

نظیر همین خصال رافقهاء برای کاندیداهای خلافت ضروری و لازم میدانستند.

حال اگر تمام این صفات (۲) در يك شخص جمع بشود، و در یاسه شخص متفقا این صفات را داشته باشند. در آن صورت فارابی میگوید آن عده با هم میتوانند حکومت کنند مشروط بر اینکه یکی از آنها فیلسوف باشد زیرا در مدینه ی بدون فیلسوف جهل گسترش مییابد و مدینه بزوال و نیستی میگراید.

ساکنین مدینه - کلیه افراد مدینه باید مطیع و فرمانبردار باشند. و بر حسب

پیامبر بنظر فارابی کسی است که قوه مخیله کامل داشته باشد و با قوه مخیله خود در همه حال (خواب و بیداری) از عقل فعال الهام بگیرد. سایر افراد مردم از قوه مخیله بی بهره اند و هرگز بعقل فعال متصل نمیشوند غیر از پیغمبران اولیاء الله نیز میتوانند در حال خواب بعقل فعال متصل شوند. ولی این عده قادر نیستند مشاهدات خود را در عالم بیداری بیان کنند فارابی در باره رؤیا مقاله بدیعی دارد و برای احتراز از اطناب از ذکر جزئیات آن خود داری شد.

۲- این صفات در جای دیگر از همین کتاب ذکر شده.

لیاقت و کاردانی و نیازمندیها اجتماع مشاغل را میان افراد تقسیم کرد، هر گاه چنین نظم و رویه‌ای در مدینه حکمفرما نباشد اختلال و بی‌نظمی بار کان آن راه مییابد. نظم، مظهر اراده پروردگار است. در تمام کائنات نظم و هماهنگی بچشم میخورد.

اعضای مدینه علاوه بر تخصص در مشاغل محوله باید اطلاعاتی از واجبات الوجود، عقول، قوانین اجتماع، فیض، عقل فعال و نحوه کسب فیض از آن، رئیس مدینه و شرایط مدینه فاضله و مدینه جاهله نیز داشته باشند. فلاسفه بحقیقت این امور دسترسی دارند، اما مردم عامی این نوع مطالب را بطور مجاز می‌شناسند.

هر گاه ساکنین مدینه بمطالب مزبور احاطه یافتند دو صفت شریف و برجسته در آنان پرورش مییابد این دو صفت دانش و فضیلت است و با استمداد از این دو صفت سعادتمندی هر دو جهان میسر میگردد. فقط علم است که اعضای مدینه را از آلائشهای ماده رهائی می‌بخشد.

تئذیه‌های مدینه فاضله

هر گاه حکمت از میان مردم رخت بندد ورشته‌های همکاری بگسلد تباهی جایگزین فضیلت میگردد و فساد در تمام امور رخنه میکند، و مدینه‌های دیگری ظاهر میشود (۱).

الف- مدینه جاهله - مدینه ایست که مردمش بسعادت حقیقی نرسیده‌اند. لذتهای جسمانی مانع توجه آنان بسعادت واقعی گشته است مدینه

۱ - ظاهراً فارابی بگروههای مختلف مذهبی دوره خود از قبیل خوارج دهریه و صوفیه اشاره میکند.

جاهله بر چند قسم است :

مدینه ضروری - مردم آنچه را که به برای زیستن ضروری است در اختیار دارند .

مدینه بداله - مردم خوشبختی را در پول و ثروت می جویند .

مدینه الکراهه - افراد آن در پی شهرت و جاه طلبی هستند .

مدینه الحدو الشقوه - کسب لذایذ و لهو و لعب در این مدینه بر همه چیز مقدم است .

مدینه التغلب - سعادت مردم آن در غلبه بر دیگران و دست یافتن بر همسایگان است .

المدینه الجماعیه - اعضای آن گرفتار هوی و هوسند و از تجاوز و تعدی بدیگران دریغ ندارند .

ب مدینه فاسقه - اعضای آن حقیقت و معقولات را شناخته اند ولی جاه طلبی مانع از تحقق مدینه فاضله است .

ح - مدینه متبدله - مدینه ایست فاضله که مردمش دچار گمراهی شده و پس از تغییر عقیده فساد بتمام شئون آنها رخند کرده است.

د - مدینه ضاله - مدینه که عقیده افراد آن در باره پروردگار و عقول نا درست است . رئیس آن گمراه و فریبکار است و بدزوغ ادعای نبوت میکند .

فارابی اوصاف را که برای مدینه های غیر فاضله بازگو میکند از محیط و زندگی اطراف خود الهام گرفته است . مهمترین صفت مدینه غیر فاضله

«زور گوئی است»

زورمندان ناتوانان را محو و نابود میکنند، سعادت در غلبه بر دیگران است. عدالت یعنی زور و چیرگی.

مدینه عادلانه بنظرشان مدینه ایست که بزور بر دیگران نفوق یافته. آنگاه قهرمانی میان مردم ظهور میکند و رقبای خود را از پای در میآورد، مردم برده وار گرد او جمع میشوند و در کسب مال و لذت با یکدیگر هم پیمان میشوند.

مدینه مدینه فاضله افلاطون و ارسطو

افلاطون و ارسطو در پاره ای موارد اتفاق نظر دارند و در برخی موارد اختلاف نظر و عقیده.

اختلاف نظر بیشتر در مواردی است که نظریات افلاطون با تعلیمات سلامی وفق نمیدهد. فارابی در اینگونه موارد نظر دیگری ابراز داشته و گاهی هم سکوت اختیار کرده است.

اتفاق نظر فارابی و افلاطون در موارد ذیل است:

- ۱ - اجتماع امریست طبیعی و زائیده همکاری مردم.
- ۲ - اعضای اجتماع مانند اعضای تن یا نظیر قوای نفسانی میباشند.
- ۳ - تقسیم کار باید بر اساس کردانی صورت گیرد.
- ۴ - حکومت فلاسفه در هر دو مدینه.
- ۵ - آموختن قوانین به مردم تا حدود امکان.
- ۶ - خصلتهای جسمانی و اخلاقی و عقلی رئیس.
- ۷ - عدالت وسیله رسیدن به سعادت است.

موارد اختلاف نیز از این قرار می باشد :

- ۱ - فارابی طرز عملی کردن نظریات خود را نشان نداده .
اما افلاطون از آغاز کار طرز ایجاد هر يك از ارکان اجتماع خود را بیان کرده است فارابی نگفته چگونه میتوان جامعه را از فساد مصون داشت .
افلاطون این موضوع را نیز یاد آور شده . مدینه افلاطون نفع عملی دارد و مدینه فارابی نفع نظری .
- ۲ - رئیس مدینه افلاطون فیلسوف کار آزموده ایست ولی رئیس مدینه فارابی در يك آن هم فیلسوف و هم پیامبر است .
- ۳ - افلاطون شرکت در مال و اولاد و زنان را پیشنهاد میکند فارابی در این مورد ساکت است چون مغایر احکام شرع است .
- ۴ - افلاطون درباره مدینه ایدآل خود قلمفرسائی میکند اما فارابی مدینه فاضله را با توصیف مدینه غیر فاضله معرفی میکند .
- ۵ - افلاطون مردم را در مدینه بر حسب ترتیب قزای نفسانی طبقه بندی میکند . اما فارابی مردم مدینه را بر حسب اهمیت اعضای بدن دسته بندی کرده است .
- ۶ - افراد هر طبقه در مدینه افلاطون پس از کسب معرفت و تعلیم یافتن بطبقه بالاتر منتقل میشوند اما در مدینه فارابی چنین چیزی نیست .
- ۷ - رئیس مدینه افلاطون از طبقه حاکمه است اما رئیس مدینه فارابی از طبقه معینی نمیشد .

معلم ثانی

از : مهرداد مهرین

ابو نصر فارابی

فارابی که در اروپا به «Alpharabs» و یا Alfarabi شهرت دارد، در سال ۸۷۰ (تقریباً) میلادی در «وسیج» که گویا معرب «وستکند» است، بدنیا آمد. پرورش اولیه او در فاراب (ناحیه‌ای در حوضه سیحون) صورت گرفت. ولی در آغاز جوانی به بغداد عزیمت و مدتی در نزد ابی بشر متی بن یوسف در منطق تلمذ کرد، و سپس به حران منتقل شد و در آنجا نیز نزد یوحنا بن حیلان بتکمیل علم منطق پرداخت.

آنگاه مجدداً به بغداد مراجعت کرد و بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه کتب فلسفی نمود و چندان در قلمرو فلسفه به پیشروی پرداخت که یکی از بزرگترین فلاسفه عصر خود گردید.

آوازه شهرت او بذاکناف و اطراف جهان پیچید و هواخواهان بسیار پیدا کرد. از جمله هواخواهان اوسیف الدوله بود که او را بحلب دعوت کرد. ابن خلکان در باره نخستین ملاقات فارابی و سیف الدوله حکایت جالب زیر را نقل میکند: «هنگامیکه فارابی بمجلس سیف الدوله رسید در آن مجلس جمعی از فضلاء در تمام فنون و علوم حضور داشتند فارابی در حالیکه لباس ترکمنها را در برداشت، بنزد سلطان باز یافت، وی همیشه درزی ترکمنها بود. سیف الدوله باو امر کرد: «بنشین» فارابی پ رسید: «کجا

بنشینم؟ در اینجا که منم یاد ر آنجا که توئی؟» سیف الدوله گفت: «در جای خودت بنشین» فارابی بسخن سیف الدوله توجه ننموده نگاهی تحقیر آمیز بر همه انداخت و خود را به مسند سلطان رساند و او را بلند کرده بر جایش نشست در همان موقع در نزد سیف الدوله جمعی از مماليك ايستاده بودند. سیف الدوله را عادت آن بود که بزبان مخصوص با آنها صحبت کند ... وی باز بان و یرمه زبور با آنها گفت: این پیره درد نسبت بمن گستاخی نموده است لذا من از او پرسشهایی خواهم کرد هر گاه وی در پاسخ درماند، عذرش را بخواهید.

فارابی در همان دم بهمان زبان مخصوص جواب داد: «ای امیر کمی صبر کن و منتظر فرجام کار باش» سیف الدوله از این پاسخ متحیر ماند و گفت: تو این زبان را هم میدانی؟» فارابی جواب داد: «آری من هفتاد زبان میدانم» سپس با علماء و فضلاء حاضر در مجلس در همه فنون بمنظره پرداخت و بر همه فائق گردید.

سیف الدوله از او پرسید: چیزی میخوری؟ ابو نصر گفت «خیر» باز سیف الدوله سؤال کرد چیزی مینوشی؟ جواب داد: خیر! سیف الدوله پرسید: میل داری بنوای موسیقی گوش بدهی؟ فارابی جواب داد: «آری» سلطان فرمود ماهرترین موسیقی دانها فوراً در مجلس حضور بیابند. هر يك از خنیاگران با هنك مخصوصی بنای سرد را گذاشتند ولی فارابی بر همه خرده گرفت و اشتباهاتشان را بر شمرد: سیف الدوله بتناك آمد و از او سؤال کرد: «مگر از این هنر هم اطلاع داری؟» فارابی گفت: «آری»

سپس فارابی از جیب خود پارچه‌ای بیرون آورد و بازش نمود و از میان آن جوبهائی بیرون آورده فوراً بهم متصلش کرده و بنواختن آغاز نهاد. همه

حضار خندیدند. سپس با وضعی دیگر تر کپش کرد و بنواخت همه حضار گریستند در مرتبه سوم بمجرد نواختن همه حتی در بانان بخواب رفتند. فارابی آنها را بحال خود گذاشت و بیرون رفت».

با اینکه در ناز و نغمت بزرگ شده بود (۱) فارابی در دمشق در-
 منتهای قناعت زندگی میکرد. وی حتی خانه نداشت و اغلب اوقات در
 در کنار سبزه‌ها و جویبارها با دلبر خود، فلسفه، معاشقه و مغالزه میکرد؛
 میگویند بجای غذا شیر و دل بره‌ها را با شراب ریختنی میخورده است؛
 از آنجا که فارابی در علم طب هم مطالعاتی کرده بود، توسل بیک چنین
 کارهای جنون‌آمیز، مستبعد بنظر نمیرسد.

جمال‌الدین القفطی نجفی در باره فارابی چنین مینویسد: «فارابی
 در مملکت عقل چون يك سلطان می‌زیست و در عالم مادی، مفلوك و
 بینوا بود. (۲)

فارابی تا پایان عمر در کنف حمایت سیف‌الدوله بماند و هنگامیکه در
 سال ۹۵۰ میلادی در گذشت، خود سیف‌الدوله بر جسد او نماز گذارد. (۳)

آثار او

فارابی تألیفات زیادی در فلسفه، موسیقی و تصوف داشته است که
 قسمت اعظم آنها مفقود گردیده. یکی از تألیفات او راجع به موسیقی در باره

(۱) بقول ابن خلکان پدر فارابی دارای خیل و چشم فراوان بود. دیگران
 هم نوشته‌اند که پدرش امیر لشکر بوده است.
 (۲) و قد عاش الفارابی فی دولته العقل ملکا و فی العالم المادی مفلوكا

فن هم آهنگی اصوات است. ولی بیشتر شهرت فارابی مربوط به تفسیر و شرحی است که بر آثار ارسطو و افلاطون نوشته. از آن جمله است شرح منطق ارسطو و سماع طبیعی و ماوراء الطبیعه .

همچنین وی کتاب یساعوچی فروریوس را شرح داده و گفتار اسکندر افروزیسی در باره نفس را تفسیر کرده است .
از آثار مهم - م او اینهاست :

(۱) مقدمة فی مدخل الفلسفه . این کتاب در باره اقسام فلسفه و شرایط مطالعه و شناسائی فلسفه بزرگ است .

۲ - احصاء العلوم . در نظر فارابی علوم هشت طبقه تقسیم بندی میشود : علم انسان - علم منطق - علم تعلیمات (که خود بر هفت قسمت تقسیم شده از این قرار : عند - هندسه مناظر و مرایا - نجوم - موسیقی - اوزان - علم حیل) - علوم طبیعی - علم الهی - علوم مدنی و فقه و کلام .

۳ - ما ینبغی ان تعلم قبل الفلسفه (آنچه باید قبل از فلسفه بدانی)

در این کتاب فارابی ما را دعوت میکند به مطالعه فرق فلسفی و هدف ارسطو در هر يك از کتابهایش و سبک او در طریق تهذیب نفس و راه پرورش عقل و غیره و غیره .

۴ - اغراض ارسطو طاليس فی کتاب ما بعد الطبیعه

مقاله ایست در پنج صفحه که فارابی در آن « موضوع » کتاب ارسطو را معین کرده و آنگاه بر سبیل اجمال موضوعات مقالات دوازده گانه را شرح داده است .

۵-مقالة فی العقل

فارابی در این کتاب معانی عقل را بر حسب تقسیم بندی ارسطو مورد بررسی قرار داده.

۶- الجمع بین رأیی الحکیمین

در این کتاب فارابی سعی میکند ثابت نماید که افلاطون و ارسطو اختلاف نظر نداشته اند. در نظر او این در حکیم ابداع کننده فلسفه و بنیاد گذارنده اصول اولیه آن بوده و آن را بدرجه کمال رسانده و آنچه را که افلاطون آغاز نموده ارسطو دنبال کرده و بدرجه کمالش رسانده است. اختلافی که بنظر میرسد سطحی و ظاهری است. هر دو بسوی یک هدف میروند منتها از راههای مختلف.

بقول شاعر «اختلافی هست در صورت ولی معنی یکیست»

مثلا نظریه افلاطون و ارسطو درباره مثل را مطالعه کنید :

افلاطون در بسیاری از آثار خود تذکر میدهد که موجودات را صورتی مجرد است در عالم الهی که هرگز تباه نمیگردد. ارسطو در کتاب ماوراء الطبیعه به نظریه «مثل» حمله ولی در کتاب «باتولوجیا» موضوع صورتهای روحانی را مطرح میکند. با در نظر گرفتن حقائق فوق متوجه میگردیم که یا ارسطو قصد تکذیب گفته خود را داشته است (و این عمل بعید بنظر میرسد) و یا اینکه نوشته های او را تحریف کرده اند. اینهم بعید بنظر میرسد. و یا اینکه ارسطو بر وجهی بخصوص گفته خود را تصدیق کرده است منتهی برای کشف این راز باید نوشته او مورد تفسیر قرار گیرد.

در نظر فارابی شق اخیر الذکر، عاقلانه تر و بحقیقت

تزدیکتر است .

اینک سخنانیکه ارسطو در این باره گفته است مورد تفسیر قرار می‌دهیم .

خدا این جهان را با تمام آنچه در آن هست آفرید لذا نژدات پروردگار صورتی از آنچه که باید بیافریند، هست . این صورت‌ها نه تغییر پذیرند و نه زائل‌شدنی . و این همان حقیقتی است که افلاطون بدان اعتقاد دارد . بنابراین هیچگونه اختلاف نظری بین دو استاد یونانی فوق‌الذکر وجود ندارد .

کتاب جمع بین الرایین حاوی سه بخش است که عبارتند از :

(۱) مقدمه - این قسمت در باره فروع علوم فلسفه و علوم طبیعی است

(۲) شرح مبادی و مسائل فلسفه افلاطون و توضیحاتی در باره

آثار او .

(۳) تلخیص فلسفه ارسطو و تفسیر آن

۷- اجوبه عن مسائل فلسفیه

موضوع این کتاب پاره ای سئوالات فلسفی است که فارابی شخصاً بدانها جواب میدهد .

۸- فی مایصح و مالا یصح فی احکام النجوم

از فحوای این رساله چنین برمی‌آید که فارابی اعتقاد به پیش‌بینی‌های منجمین نداشته است اگر چه بروی مسلم گشته بود که ستارگان در سرنوشت خاکیان بلا تأثیر نیستند .

۹- تحصیل السعادة

فارابی در این رساله از ارسطو پیروی می‌کند و می‌گوید سعادت حقیقی در فرا

گرفتن فلسفه و عمل طبق اصول آنست .

۱۰- عیون المسائل

گفتار مختصری است که خلاصه نظریات فارابی را در فلسفه تشریح میکند.

۱۱- فصوص الحکم

این کتاب که به ذوق اشراقی نگارش یافته ، درباره خالق و نفس بحث میکند .

۱۲- رسالة فی السياسة

موضوع این رساله سیاست اخلاقی است که در آن و ظائف آدمی نسبت به رؤساء و همگنان و نفس خود وزیر دستان تشریح گشته .

۱۳- المدينة الفاضلة

در این کتاب فارابی از افلاطون متابعت کرده میگوید اجتماع باید رهبر و یا رهبران خردمند داشته باشد که مردم باید از او یا آنان متابعت کنند . این رهبر باید از مبانی اخلاقی پیروی نموده بترك علائق دنیوی همت بگمارد و اصلاح امور خلق را وجهه همت خود سازد . اگر جامعه را بجسمی تشبیه کنیم رهبر بمنزله قلب است و سایر طبقات مردم مانند اعضاء نهایت آنکه اعمال اعضاء بدن طبیعی و غریزی است و اعمال اعضاء اجتماع ارادی و تلقینی بهمین جهت «رئیس اول» مدینه فاضله باید دارای فضائل خاصی باشد که عبارتند از :

(۱) تمام الاعضاء باشد .

(۲) آنچه را درك کند و به بیند و بشنود و تعقل کند بخوبی در

حفظ نگاه دارد .

(۱) پاره ای از محققین در نسبت این کتاب بفارابی تردید کرده اند .

- (۳) باهوش وزیر! .
- (۴) نیکو عبارت.
- (۵) دوستدار تعلیم و استفاده .
- (۶) غیر حریص در خوردنی و آشامیدنی و آمیزش با زنان و دوری کننده از لهو و لعب .
- (۷) دوستدار راستی و دشمن دروغ .
- (۸) بزرگ منش و دوستدار کرامت .
- (۹) متباعد از حب دنیا و درهم و سایر اعراض دنیا .
- (۱۰) خواهان عدل و عادلان و دشمن ظالمان .
- (۱۱) دادگر و بزم .
- (۱۲) قوی اراده و شجاع در برابر حق .
- اگر همه این صفات در یکی از رؤسای مدینه فاصله جمع نباشد باید اکثر آنها در او گرد آیند (۱)»

۱۴ و ۱۵ - «سیرة فاضلة» و «سیاسة مدن»

در این دو کتاب، فارابی سعی کرده است مسائل مهم علم الهی را مطابق با فلسفه ارسطو شرح بدهد .

فارابی، در دو کتاب فوق الذکر از کتابان مجرده ششگانه را که مبدأ پیدایش عالم و علل وجودی اجسام مادی اند بقرار زیر شرح داده است :

(۱) مبدأ الهی یا سبب اول یعنی وجود صرف بسیط که وحدت حقیقی دارد و جامع فعلیت تمام موجودات را بنحو انتم و به ملاحظه علیت دارا

(۱) از علوم عقلی (دکتر صفا)

میباشد :

(۴) اسباب ثانوی یا عقول و اجرام علوی یعنی صورت نوعیه مجردات فعلی علوی که با وجود حقیقی اجمالی مقوم اجرام علویه طولیه میباشند .

عقل فعال یا مربی نفوس انسانی که در حقیقت واسطه اشاعه فیض وجودی و تجلیات نور حق بر موجودات سفلی نفوس بشری میباشد .

نفس یا محرک و مدبر اجسام مادی که از لحاظ تلازم با مادیات آنسان را بمقام فعلیت و تحقق میآورد .

(۵) صورت یعنی مرتبه تحقق و ظهور موجودات مادی .

(۶) ماده معنویه کسبه ماهیت و تحقق اجسام مادی بواسطه حرکت او میباشد .

مبادی سه گانه اولی ، مجرد صرف و بحت الوجود اند و رابطه با اجرام بجز علت و معلول ندارند ولی مبادی سه گانه دوم گرچه در واقع و نفس الامم مجرد هستند لکن با اجسام تعلق دارند که تعلق اولی در فعلیت و دومی در تحقق و ظهور و سومی در تعیین و تشخیص میباشد (۱) ...»

(۱) از «اخلاق در نظر فارابی» - تألیف کاظمی آذر بایجانی

نظر اجمالی بفلسفه فارابی

۱ = منطق

فارابی بمنطق توجهی خاص داشت و در آن اشتهار یافت وی آثار زیادی درین باره نوشته بود که متأسفانه قسمت اعظم آن مفقود گشته اینک خلاصه عقیده او در باره منطق ذیلاً درج میشود

منطق صنعتی است که بکمک قوانین آن عقل قوام می پذیرد و آن را بسوی صواب هدایت میکند و از لغزش بازش میدارد و نسبت منطق به عقل نسبت علم نه خواسته به بیان و نسبت عروض است باوزان شعر و نسبت واحد های وزن و حجم است در اندازه گیری اجسام .

اجزای منطق هشت تن است که عبارتند از :

(۱) مقولات (۲) عبارت (۳) قیاس (۴) برهان (۵) جدل (۶) حکمت
گمراه کننده و یا سفسطه (۷) خطابه (۸) شعر. فارابی پنج نوع قیاس را یاساد آور میشود :

۱- قیاس برهانی و آن قیاسی است که علم یقین را بدان تحصیل کند، یعنی علمیکه خطای آن امکان ندارد و انسان هر گز از آن روی بر نمی تابد و در صحت آن هیچگونه شبهه و تردید بخود راه نمیدهد .

۲ - قیاس جدلی و آن قیاسی است که ظن قریب بیقین را ایجاد میکند بی آنکه بیقین برسد .

۳ - قیاس سفسطی - و آن قیاسی است که موجب گمراهی و اشتباه است این قیاس باطل را در جامه حق جلوه میدهد و حق را جامه باطل می پوشاند .

۴ - قیاس خطایی - این نوع از قیاس را باید قیاس قانع کننده نامید و فایده آن اینست که مخاطب را قانع میکند بدون آنکه ظن قریب بیقین در او ایجاد نماید .

۵ - قیاس شعری - این نوع قیاس ، تخیل را مخاطب قرار میدهد نه عقل را و بدینسان با آرایش دادن مطلب و با زشت جلوه دادن آن ، انسان را از طریق تخیل بخوبی و یابدی آن متقاعد میسازد .

۲ = نفس

فارابی مباحث زیر را در نفس مورد بحث قرار میدهد :

۱ - منشاء نفس - حدوث

در همان هنگام که وصالترین نهاد بوجود آمد و آمادگی پذیرش نفس بشری در آن نقش گرفت ، نفس از فیض عقل فعال سیراب گردید .

و در همان حین که ماده در رحم مادری برای پذیرش نقش قوام میگرفت ، نفس هم بدان پیوست .

آنطور که افلاطون میگوید نفس قبل از بدن بوجود نمیآید انتقال نفس از جسدی ب جسد دیگر ، آنطور که اهل تناسخ اعتقاد دارند ، هم صحیح نیست .

۲- قوای نفسانی - تجزیه و تقسیم قوای نفسانی و تعیین وظائف

هر يك از آنها، كاری بس دشوار است زیرا توصیف هر يك از این قوا را فارابی در آثارش بنحوی خاص بیان کرده است اینك با مراجعه بچند كتاب از تالیفات فارابی خلاصه ذیل را درباره قوای نفسانی نقل می‌کنیم:

آدمی دارای قوای نباتی، حیوانی و انسانی است. مجموع این قوا، قوه نفسانی واحدی را تشکیل می‌دهند. وظیفه تغذیه و رشد و تولید بر عهده قوه نباتی است.

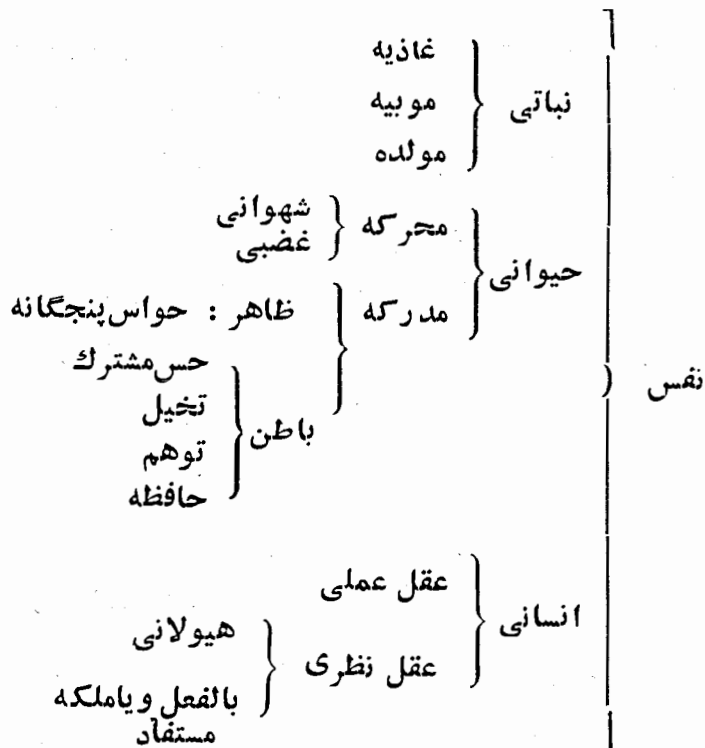
قوای حیوانی دو قسم است: قوای محرکه و قوای مدركه. تحريك احساس از شهوات و یا غضب سر چشمه می‌گیرد. اما ادراك بكمك حواس ظاهری و باطنی صورت می‌پذیرد.

حواس ظاهری همان حس پنجگانه است. اما حواس باطنی عبارتند از حس مشترك و حس تخیل و حس توهّم و حافظه.

و اما قوای انسانی، قوای مرتبط به عقل است. عقل را بدو قسم تقسیم می‌کنند: عملی و نظری. عقل عملی، آنچه را که باید انجام داد، ادراك و زشت و زیبا و مفید و مضر و آنچه بر گزیده است، را انتخاب می‌کند.

و اما عقل نظری درك معقولات می‌کند و بر سه درجه است (۱) عقل هیولانی یا بالقوه و یا منفعل (۲) عقل بالفعل و (۳) ملكه و عقل مستفاد.

مطالب بالا را میتوان در جدول زیر بدین ترتیب، ترسیم نمود:



۳ = معرفت نفس

معرفت بر دو نوع است (۱) معرفت حسی که بین انسان و حیوان مشترك است و (۲) معرفت عقلی که مخصوص انسان است .
 فرق بین این دو آنستکه در معرفت حسی معنای صرف را درک نمیکنیم بلکه اضافاتی از لحاظ کم و کیفیت بدان اضافه میکنیم . ولی عقل معنای صرف را عاری از شوائب مادی درک میکند . برای توضیح بیشتر این دو نوع معرفت را بیشتر تشریح میکنیم :

(۱) معرفت حسی

قوای معرفت حسی چنانکه گفتیم بظاهری و باطنی تقسیم میشود

ولی حواس ظاهری همان حواس پنجگانه است که محسوسات در آن منعکس میشود و اما معرفت باطنی عبارتست از حس مشترك که در مرز مشترك ظاهر و باطن قرار دارد و وظیفه دو گانه ای بر عهده دارد که (۱) تصویر محسوسات را که بکمک حواس پنجگانه بدان منتقل میشود، پذیرفته و آن را احساس مینماید و سپس بنیروی تخیل منتقل میکند (۲) تصاویری را که از باطن بر آن وارد میشود، احساس مینماید. مانند اینکه گاهی شخص تصور میکند که صداهائی میشنود و اشخاصی را می بیند این احساس درونی از طریق تأثر شدید صورت میگیرد.

(۲) تخیل مهمترین وظائف آن (اولاً) ثبت مناظر خارجی و (ثانیاً) تجزیه و ترکیب است.

هنگامیکه نیروی تخیل از وظیفه نخستین خود یعنی ثبت محسوسات خارج فراغت یافت در آن هنگام این مناظر را که ثبت کرده است از یک دیگر جدا نموده و تصاویر جدیدی ترکیب مینماید.

«عمل اساسی مخیله آنست که محسوسات را از اعضاء حاسه در بیداری بدماغ نقل کند. هنگام خواب این عمل متوقف میشود ولی چون عمل ذا کره در این وقت متوقف نیست، ترکیباتی از مسور محسوسه منقول در دماغ ترتیب میدهد که بعضی از آنها با اشیاء محسوسه ای که موقع بیداری در ذهن را می یافته، قابل انطباق است.

«اگر مخیله فردی از آحاد انسان بحدی قوی و کامل باشد که بتواند بنقل محسوسات از اعضاء حاسه بدماغ مبادرت جوید و باز کریات و خیالات خود در وقت واحد و در حال بیداری بدرجات مختلفی از وضوح و

و مراتب متفاوتی از کمال و نقص یا جمال و قبح توهم نماید. وی گاه اشیاء غریب و عجیبی را که رؤیت آن برای هیچیک از موجودات ممکن نیست می بیند.

هنگامیکه قوه متخیله بنهایت کمال رسید برای انسان امتناعی ندارد که در حال بیداری از عقل فعال جزئیات ادوار حاضر و مستقبل و یا نظایر آنها را از محسوسات و معقولات مفارق قبول کند و به بیند (۱).

باتوجه بنکات فوق هیچ عجیب نیست اگر فارابی را معتقد به روشن

بینی Clairvoyance و Telepathy بیایم.

(ثالثاً) محاسنات: تخیل يك نیروی نفسانی است که محسوسات خارج را بر حسب طبیعت و یا ماهیت خود می پذیرد مانند عقل که رطوبت اجسام را نمی پذیرد بلکه بماهیت رطوبت توجه دارد.

طبیعت نیروی تخیل آنستکه تمام اشیاء را بصورت های محسوس مجسم کند ولی اگر صور محسوسه را پذیرفت آنها را آنچنانکه هستند، می پذیرد و گاهی هم آنها را با اجسامیکه نظیرش هستند تشبیه میکند و اگر اشیائی را که جسمیت ندارند، پذیرفت آنها را با صورتهائیکه متناسب و ملایم بدانست، تشبیه میکند.

مهمترین اشیاء غیر صوری که نیروی تخیل می پذیرد حالت جسمانی و یا ایده عقلانی است. مثلاً جسم احساس گرما و یا رطوبت میکند. نیروی متخیله فوراً صورت هائی در ذهن می پروراند که با رطوبت ارتباط دارد. مثلاً آب و شنا در آن - گاهی هم در بدن حالتی از قبیل شهوات و خشم پدید می آورد. نیروی تخیل این حالت را با عملی که بدان مربوط و منسجم است،

(۱) نقل از علوم عقلی (دکتر صفا)

ربط میدهد و اعضای بدن برای انجام آن عمل فعالیت میکنند و گاهی هم آن عمل از انسان سر میزند مانند آنکه شخص غالباً از خواب برخاسته و دیگری را مورد ضرب قرار میدهد و یا با بفرار میگذارد.

ولی اگر معقولاتی بنیروی متخیله منتقل شوند، چه از عقل بشری باشند و چه از عقل فعال، نیروی متخیله مجدداً دست بکار شده صورت‌های مناسبی در ذهن می‌آفریند و گاهی این صورت‌ها را بحس مشترك منتقل نموده حس مشترك گمان میبرد که این صورت‌ها از خارج بدان منتقل گشته است.

توهم

فارابی توهم را نیز در آثارش ذکر میکند و میگوید چون ادراك توهم از محسوسات، آلوده بزوائد کمی و کیفی است، لذا مانند ادراك عقلی نیست.

حافظه

فارابی برای حافظه وظائفی جز آنچه در کتاب فصوص الحکم ذکر گردیده، تعیین نکرده است. این وظائف عبارتند از ثبت آن چیزهایی که توهم در کش نموده.

معرفت عقلی

عقل نظری بشر، مراتب و درجاتی دارد. فارابی برای هر يك از آنها نامی انتخاب کرده.

۱- عقل هیولانی یا بالقوه یا منفعل و آن عقل قبل از ادراك است.

۲- **عقل بالفعل و یا ملکه** . و این همان عقل بالقوه است که معقولات مجرد از ماده را درك کرده است. این ادراك بكمك عقل فعال صورت میگیرد و عقل بالقوه را بعقل بالفعل مبدل میسازد و تصویر محسوسات را که بالقوه درك شده ، بالفعل در میآورد و نسبت آن بعقل و صور نسبت خورشید است به بینائی و مشهودات .

۳- **عقل مستفاد** این همان عقل بالفعل است پس از آنکه بر اثر درك معقولات ، بکمال گرائیده . میان آن و عقل فعال چیزی نیست . بكمك عقل مستفاد است که عقل فعال ، بعقل بالفعل معقولاتی منتقل میکند . و سپس بنیروی متخیله میرسد و آنگاه آدمی با آنچه فیض بعقل رسیده ، فیلسوف میشود و یا با فیضی که بتخیل رسیده ، پیامبر میگردد .

رابطه نفس با عقل

نفس معقولاتی را که مجرد از صور محسوسه است ، در روشنائی عقل فعال درك میکند . نفس در دو مورد با عقل فعال متصل میشود : هنگام خواب و هنگام بیداری .
هنگام خواب رؤیاهای صادق را پدید میآورد و هنگام بیداری علم غیب و نبوت را موجب میشود .

روحانیت نفس

نفس معقولات ساده را درك میکند و معقولات را جسم تجزیه پذیر درك نمیکند پس نفس جوهری است بسیط .

جاودانی بودن روح

فارابی جاودان بودن نفس را نتیجه روحانی بودن آن میداند
چون میگوید مایه قبول فساد در نفس نیست لذا نفس پس از مرگ جسد
جاودان میماند !

فارابی در کتاب مدینه فاضله جاودانی بودن نفس را فقط بـنفس عالم
اختصاص میدهد .

بازگشت روح

آری، فقط نفس عالمه جاودانست؛ و نفس عالمه یا فاضل است و یا فاسق
نفس فاضله صورت نفسانی زیبایی بخود میگیرد و پس از مرگ بذات خود
مینگردد و کسب لذت و سعادت میکند (۱) آنگاه بنفسهای فاضله دیگری
که مانند آن بدان ملحق میشود نگریسته و از مشاهده آنها سعادت‌مند
میگردد و هر اندازه که بر عده این نفسهای فاضل اضافه شود سعادت این نفس هم
رو بافزایش میگذارد .

اما نفس تبه‌کار بدو صورت درمی‌آید : (الف) صورت زیبا ناشی از علم و فضل
آن و صورت زشت ناشی از عمل . این دو صورت متضاد همواره در تضادند و نتیجه
آن عذابی است ابدی برای خود نفس .

(۱) خیلی شبیه به عقیده زرتشت است که میگوید پس از مرگ، هر کس با
وجدان زیبا و با زشت خود رو برو میشود. اگر چهره وجدانش زشت بود شرمگین
و اگر زیبا بود شادمان میگردد .

۴ = اخلاق

اگرچه فارابی بوزش و تربیت جسم اهمیت داده ولی برتری خاصی برای پرورش «خرد» و نیل به کمالات انسانی قائل شده است زیرا وی بخوبی بر این نکته واقف بوده که تکمیل مراتب انسانی امکان پذیر نیست مگر اینکه فرد بتربیت عقل خود همت گمارد.

عقل که مختص نوع بشر است، منشاء تربیت است و برای تقویت عقل هم باید از مبانی دینی استمداد جست زیرا آنچه موجب صفا و روشنائی روح میگردد عواطف عالی انسانی است که در تعلیمات دینی صحیح رشد و نمو میکند.

تربیت اخلاقی باید از آغاز عمر در مدارس شروع بشود و باید جنبه عملی داشته باشد. یعنی اگر معلمین بخواهند شاگردان راستگو بار بیابند باید خودشان در وهله اول راستگو باشند.

محیط مدرسه هم باید طوری باشد که شاگردان راستگو بار بیابند تا بدی که صفت راستگویی ملکه آنان شود. تعلیم سایر صفات نیکو هم باید به همین طریق صورت بگیرد.

فارابی بخوبی به قدرت جنبه حیوانی انسان پی برده بود زیرا وی گفته است انسان ذاتاً شهوت پرست و خور و خواه است انسان همیشه مایلست اراده خود را بر اراده سایرین مسلط کند تا بهتر و بیشتر با استثمار پردازد ولی از سوی دیگر انسان یک جنبه روحانی دیگر هم دارد که قابل رشد و پرورش است و این جنبه روحانی چیزی غیر از قوه عاقله او نیست.

بعبارت دیگر با پرورش عقل، آدمی میتواند جنبه حیوانی وجود خود

را منقاد سازد وظیفه مربیان اینست که جنبه‌رو حیوانی اطفال را تقویت و جنبه حیوانی آنها را سرکوب و مهار کنند .

فارابی اگر چه از دین حمایت میکرد ، نسبت به روحانیون بدبین بود زیرا وی باین حقیقت پی برده بود که روحانیون دین را بازپچه‌ای دردست خویش قرار داده‌اند تا بوسیله آن برفع خود و برفع سرمایه داران، طبقات فقیر و ساده لوح را استثمار کنند .

(بنابرین باید در مدنظر داشت وقتیکه وی می‌گوید بهترین حکومت ها آنست که از دینداری و روحانیت حمایت میکنند مقصودش حکومت‌های زور امروزه نیست که خود فاسد و بیدین‌اند و مردم را به دینداری میخوانند این نوع حکومت ها اگر گهائی خونخوار در لباس میش‌اند . منظور فارابی حکومتی است که بمعنی واقعی دیندارست .

فارابی سعادت را نتیجه تکمیل اختیار و تابع کردن احساسات به عقل میداند . زیرا وقتیکه عقل پرورش یافت ، تخیلات قادر به تحریک احساسات برای انجام کارهای مذموم که دشمن سعادتند ، نیست . برای تقویت عقل باید « قوه میل » را تقویت کرد . زیرا کسی که میل ندارد ، اراده‌ای هم نخواهد داشت و کسی که اراده ندارد ، از عقل هم متابعت نتواند کرد .

ولی این نکته را هم نباید فراموش کرد که بنوع امیالی که در خود پرورش میدهم نیز باید توجه داشت زیرا امیال بد اراده را برای انجام کارهای بد تقویت میکند . فقط امیال نیکند که قادرند اراده را برای انجام کارهای نیک تحریک کنند.

لیاقت عقل و یا « شعور علیا » فقط وقتی آشکار میشود که میل انسان برای

انجام کارهای نیک تقویت گردد .

افراد بمنزله آجرهای بنای اجتماعند. اجتماع تربیت نمیشود مگر این که تک تک افراد آن ، تربیت یابند . و از آنجا که سعادت اجتماع در پرورش عقل عموم افراد است . لذا آموزش اخلاقی بر جمیع تعالیم دیگر مقدم میباشد .

(فارابی مدینه فاضله خود را بجسمی تشبیه میکند که سلامتی اش تأمین نمیشود مگر اینکه تمام اجزاء و اعضاء آن وظائف طبیعی خود را انجام بدهند .

کاملترین افراد يك جامعه ، ثروتمندان ، زیبا رویان و یا پهلوانان نیستند بلکه عقلاء و حکماء و متقیان هستند که بایستی رهبری جامعه را بر عهده بگیرند).

ه = فارابی ایده آلیست

فارابی «ردی بر اوندی ورد دیگر بر رازی نگاشت . علت اختلاف رازی و فارابی روشن است . فارابی مانند همه کسانی که در تمدن اسلامی عنوان فیلسوف دارند دارای روش قیاسی و عقلی است که بر اساس يك منطق نظری استواری باشد در صورتیکه رازی روش استقرائی و تجربی متوجه امور و مسائل محققه محسوس داشت . فارابی منطقی و ریاضی و از نیروی متوجه مجردات ، ولی رازی طبیب و طبیعی و بدین سبب متوجه حقایق محسوس بود و از اینجاست که نظرها و عقاید او نمیتوانست مقبول فارابی و بسیاری دیگر از معاصران وی باشد اما در عقاید فارابی و ابو علی سینا این اختلاف بیشتر در پذیرفتن اصول عقاید عرفاست . ابو علی سینا اصول عقاید عرفا را مانند ذیلی بر کتاب

خود افزوده است اما در آثار فارابی اصول عرفان در اصل عقاید راه جسته واصطلاحات صوفیه در غالب موارد کتب اودیده میشود. و همین توجه معنوی او بمسائل عرفانی گاه باعث ابهام هایی گردیده است چنانکه تحقیق در اصول عقائد فارابی اندکی دشوار و روش او در فلسفه تا درجه یی مبهم است و صراحتی که در روش و سخنان بوعلی سینای بینیم در فارابی نیست (۱).»

۶ = ارزیابی فارابی

نصف کتابهای فارابی تفسیر و انتقاد آثار مفکرین گذشته و نصف دیگرش فلسفه شخص خود است.

فارابی بزرگترین شارح فلسفه ارسطو در نزد مسلمانان و مفسر فلسفه فلوطین بود.

وی در المدینه الفاضله، تحت تأثیر افلاطون قرار گرفته و در فصوص الحکم از عقائد افلاطونیان جدید استمداد جسته است.

فارابی قبل از افلاطونیان جدیدو برگسن که عقیده داشتند عالم از طریق فیض صادر شده و خلقت نتیجه جهش است، مروج همین عقیده بود و بتمام معنی، يك عارف ایده آلیست بود.

اطلاعات فارابی در ریاضیات خوب و در موسیقی عالی ۲ و در منطق

(۱) تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی (دکتر ذبیح الله صفا)

(۲) فارابی در موسیقی صاحب نظر بود و از شیوه خاصی پیروی نمیکرده است. حتی میگویند موسیقی را فیثاغورث بنیاد نهاد و فارابی آنرا باین جهان آورد!

بسیار خوب بود. شعر بزبان فارسی و عربی میگفت و روش فلسفی اوروش نو افلاطونی اسلامی بود.

فارابی هم مثل نیچه افکار خود را بصورت کلمای قصار دریادداشت‌های پراکنده گنج‌انیده‌است و زیاد اهتمام به تنظیم آنها در بر نهمین جهت علاوه بر آنکه انشایش ابهام و تعقید دارد نامرتب و پراکنده هم هست. فلسفه فارابی، ترکیبی Syncretism (۱) است به عبارت دیگر همانطور که «مانی» سعی کرد با توحید افکار بودا و زرتشت و مسیح افق نوینی بوجود آورد فارابی هم میکوشد با تطبیق تعالیم افلاطون و ارسطو با تعالیم اسلام، نهضتی بپا کند (۲)

آقای دکتر ذبیح‌الله صفا، کار فارابی را اینطور ارزیابی میکند:

«در حقیقت فارابی فلسفه را در چشم مسلمانین بیار است و از ابهام و اشکال آن بسی کاست و با تقلیدی که در تطبیق عقاید افلاطون و ارسطو از افلاطونیان جدید کرد، و نیز با تطبیق بسیاری از اصول عقاید قدما بر مبانی اسلامی و تفسیر و توضیح و تدوین همه منطقیات ارسطو و اجزاء مختلف علوم، خدمت بزرگی به تحکیم روش منطقی اسلامی و ایجاد دوره اسکولاستیک در علوم انجام داد»

و الهی قمشه در توحید هوشمندان در باره فارابی چنین مینویسد:

«بمقام حکمت او، هیچیک از حکماء اسلام نرسیده‌اند و او بر تحقیقات فلسفی حکیم محمد اسحق کندی و فلاسفه دیگر بسی تحقیقات عالی بیفزود مانند انحاء تعلیمیه و صنعت تحلیل در منطق و توضیحات کافی در مواد

-
- (۱) یعنی توحید عقاید گوناگون فلسفی یا مذهبی.
- (۲) شاید همین درهم آمیختگی عقاید است که باعث شده ابن طفیل فلسفه فارابی را «پراز شکوک و تناقض» بخواند.

صناعات خمسه و بیاناتی در کیفیت ترکیب صورت قیاس ازهر ماده و بسیار مطالب دیگر ...»

صاحب شرح حکمة الاشراق قطب الدین، فارابی را بدینسان ستوده است
« ذلك الفيلسوف الذي لم يظفر بمثله في تحقيق المعاني الخ »

ابوعلی سینا نیز نوشته است : من رساله علم النفس ارسطو را چهل بار خواندم و چیزی نفهمیدم تا در بازار کتابی بدست زن فقیری یافتم که از روی احسان و ترحم آنرا از وی خریدم . شب که بمطالعهاش پرداختم آن را رساله نفیسی از حکیم ابونصر فارابی یافتم . رساله مزبور مشکلات کتاب ارسطو را بر من حل کرد .

همو گفته است : « فارابی افضل متقدمین و متأخرین است . »

غیضی از فیضی (۱)

ادراکات ما بر دو گونه است : یا ملائم ذات است و یا مخالف و منافر آن : اگر ملائم ذات باشد، لذت و اگر منافر است، الم و هر قوه مدرک را کمالی است که لذتش دریافتن آن کمال است. مثلاً قوه شهوت را کمال درک طیبات (از طعام و شراب و غیره) است و غضب را کمال غلبه و تسلط بر غیر و قوه وهم را امید و آرزوهای وهمی (مانند منصب و ریاست و شهرت و غیره) و همچنین هر حس را آنچه مستعد بر ادراک آن است کمال است و قوه اعلی را که عقل است منحصر لذت و کمال درک حق است و خصوصاً مشاهده حق مطلق و نیل به معرفت آن و هر یک از این لذات و کمالات مذکوره معشوق و مطلوب قوه مدرک که خاصی است .

نه هر کس بلذتی رسد ، التفات بآن دارد و نه هر مریضی که نیازمند سلامتی است درک نیازمندی خویش کند چه بسا شود که وی را از لذت نفرت و کراهت باشد و بآل خود مایل و شایق مگر نه مریض صفاوی به شیرینی مایل و حریص است و آلم را لذت پنداشته و مبتلا بجوع بولیموس (مرض

(۱) کلمات قصاریکه در اینجا از «فصوص الحکم» نقل شده ترجمه آقای مهدی الهی قمشه است .

معدة است که حس گرسنگی و سیری نمیکند) را از طعام لذید نفرت است با آنکه بدنش از گرسنگی میگذارد پس هر کس سبب الم را (بلکه خود الم را نیز) احساس نکند چنانکه عضو تخدیر شده از گرمی آتش و سردی یخ المی در نیابد هر چند حرارت و برودت بآن عضو سخت زیان رسانند.

چگونه مریض صغراوی که از شیرینی تنفر دارد چون سوء مزاج او بر طرف شود از خوردن شیرینی بسی لذت یابد و مبتلا بجرح بولیموس که اصلاً احساس گرسنگی نمیکند چون صحت یابد گرسنگی وی را بی قرار سازد و شخص بیحس شده که احساس درد و الم نخواهد کرد چون حس در بدن او باز گردد اندک درد و المی را احساس نماید.

همچنین چون پرده جسمانیات که مانع و سد راه ادراک حقایق است از پیش چشم باطن برافتد دیده درونی شخص بینا تر گردد و لذات و آلام روحانی را بطور کامل دریابد.

ادراک حیوانی بر دو گونه است: ظاهری و باطنی. ادراک ظاهری بوسیله حواس پنجگانه انجام می یابد و ادراک باطنی در عالم حیوان بوسیله قوه واهمه و کارکنان آن که خیال و حافظه و حس مشترك و غیره است بحصول می پیوندد.

هر يك از حواس ظاهره اثری در خور خویش از محسوس میپذیرد متناسب با کیفیت محسوس.

پس اگر محسوس قوی باشد اثری بهمان قوت در حس میگذارد

چنانکه اگر چشم را بر آفتاب خیره کنیم پس از برهم نهادن آن باز تا مدتی صورتی از قرص خورشید در آن نمودار است و بسا باشد که شدت قوت محسوس باعث تباهی آلت حس شود و همچنین است حال قوه سامعه نسبت باصوات که چون صوت شدیدی بدورسد تا مدتی پس از انقطاع صوت اثری از آن در سامعه بجای ماند بنام طنین و همین است حکم بوها در شامه و مزه‌ها در ذائقه و این کیفیت در قوه لمس آشکارتر است که اثر ملموس بالضروره تا مدتی در لامسه خواهد ماند .

چشم همچون آئینه ایست که از صورتهای مقابل خود عکس پذیرد و چون صورت از مقابل آن دورزایل شود ، آن عکس نیز زایل گردد مگر آنکه صورت مرئی در باصره تأثیر شدیدی کرده باشد که پس از زوال باز عکس آن اندک مدتی باقی بماند .

و سامعه بر مثال صندوقچه ایست که امواج حادثه در هوا را بدان شکل و هیئت که از اصطکاک اجسام بدورسیده ، ادراک تواند نمود و لامسه قوه ایست که هر گاه عضو بحال اعتدال باشد کیفیت اجسام را بملاقات درک نماید و همچنین است حال قوه شامه و ذائقه .

و بجز این شاعر ظاهر که بیان شد نفس ناطقه را در باطن برای صید صور محسوسه دامپائسی چند است یکی از آنها قوه مصوره است که در مقدم دماغ جای گزیده و این قوه نگهبان صور حسیه است . یعنی محسوسات پس از نا پدید شدن از عالم حس بوسیله این قوه بتصور در آیند .

و دیگر قوه‌ی واهمه است که از محسوس معنی نامحسوس را فهم نماید
مانند قوه‌ی که در گوسفند است که از دیدن شکل گرگ معنی دشمن و پلیدی
ادراک نماید و دیگر قوه‌ی حافظه است و آن گنجینه‌ی مدرکات قوه و هم است
چنانکه قوه مصوره (یعنی خیال) گنجینه حسن مشترك است .

و دیگر قوه مفکره است و این قوه را حکومت و تسلط است بر کلیه
صور و معانی که در مصوره و حافظه ضبطند که هر گونه بخواهد در آنها تصرف
بتر کیب و تفصیل تواند کرد و این قوه را اگر عاقله که مدرک کلیات است
بکاربرد قوه مفکره نامند و اگر دستخوش اوهام قوه واهمه شود که درک معانی
مقید بماده نماید متخیله اش نامند .

قوه واهمه و همه قوای باطنه نیز چون مشاعر ظاهره درک معنی صرف و
حقیقت خالص نتواند کرد بلکه حقیقت را در پرده عوارض مادیه ادراک کند
و تنها برتری قوای باطنه از این جهت است که مدرکات پس از زوال از حس در
آنها ثابت و برقرار میماند و در مشاعر ظاهره چنین نیست . مثلاً قوه و هم و
خیال صرف معنی انسان را مقرون با عوارض مادیه از قبیل کمیت و کیفیت
و شکل و وضع و غیره بدانگونه که حس دریافته ادراک نمایند و صورت آن را
پس از زوال در خود نگاهدارند .

تنها مقام روح انسانی در خور آنست که حقائق را بی پرده اعراض
مادیه ادراک کند و بیکی از قوای خود حقیقت کلی را که بین افراد کثیر و
مشترك است بطور کلیت درک نماید و این قوه روح انسان را عقل نظری نامند
که روح انسانی بمنزله آئینه و این قوه بمنزله صقیل آنست که حقایق عقلیه

اِعمالِ فیضِ نقشِ الهی دروی نقشِ بندد همچنان که در آینه صاف و پاک از زنگار صورتها نقشه بندند و چنانکه اگر آینه رازنگار گیرد و یا آنکه جانب صیقلی او بسوی دیوار باشد نقشِ نپذیرد همچنین آئینه نفس ناطقه هر گاه پاک از زنگار گردد وجه حکمت او هم از عالم بالا روگردان و بدیوار عالم طبیعت متوجه نشود و محکوم شهوت و غضب و احساس و تخیل نباشد و تمام توجهش معطوف عالم قدس شود، با این شرایط به مرتبه‌ای رسد که بعالم بالا اتصال یابد و از ادراک حقایق آن عالم به منتهای لذت و نشاط کامیاب شود.

روح قدسی را توجه بجهان مادی از توجه بعالم قدسی باز ندارد. و مشاعر ظاهر وی مانع احساسات درونی او نشوند و بسا شود که تأثیر او از بندش تجاوز کرده در اجسام و قوای جهان متصرف تواند گشت و از جهان بالا بوسیله روح کلی و فرشتگان ملهم بعلم و معارف عقلیه شود بی آنکه بمدد آموزش استاد نیازمند باشد (و از باطن ذات خود که سر الهی است منبع الهامات غیبیه گردد.)

اما ارواح عموم مردم چون بباطن متوجه شود از نظر بعالم ظاهر باز ماند و چون بعالم ظاهر گردید از توجه بعالم باطن بی بهره ماند و هر گاه مشغول و مستغرق با دراک یکی از مشاعر حسیه گردد سایر مشاعر او از کار فروماند.

چنانکه اگر حس سامعه کاملاً بسخنی یا صوتی متوجه باشد، حس باصره او را از دیدن بازماند.

همچنین است حال او نسبت بقوای باطنی چنانکه اگر در وی بیم و هراس پدید آید میل و شهوت از وی برود و چون شهوت و میل شدید وی را فرا گیرد اثر قوه غضب زایل گردد و همچنین فکر او را از سخن بازدارد و سخن از تفکر اما در روح قدسی قوه ای مانع ادراک قوه دیگر نشود و شأنی منافی شأن دیگر نباشد که آنجا مقام جمع الجمع کمالات انسانی است .

چون محسوس پای بنده ماده و معقول مجرد از ماده است ، پس نه هر گز محسوس تعقل شود و نه معقول بحس در آید و احساس صورت پذیر نیست جز بوسیله آلات جسمانی و این آلات هر چیزی را در پرده عوارض مادی ادراک توانند و هر گز توانائی و شایستگی ادراک معقولات را ندارند زیرا که معقول معنی کلی است و در جسم قسمت پذیر و قوای جسمانی در نگنجد و تنها شایسته ادراک معقولات روح انسانی است که جوهری مجرد و بیرون از زمان و مکان است و بر تر از آنست که قوت و هم و حس بدان دست تواند یافت چه او از عالم امر و جهان قدسی است .

منابع و مآخذ

۱- برای نوشتن قسمت اول این کتاب از منابع نامبرده زیر استفاده شده:

۱- آراء اهل المدينة الفاضله فارابی

۲- الجمع بین رأی الحکیمین «

۳- فصوص الحکم «

۴- تاریخ الفسفة الاسلامیة لطفی جمعه

۵- اعلام الفسفة العربیة

۶- دائرة المعارف الاسلامیة

۷- السیاسة المدنیة

۸- تحصیل السعادة

۹- الفارابی

الخوری الیاس فرح

۱۰- اخبار الحکماء القفطی

۱۱- مرکز الفارابی فی الفسفة الاسلامیة ابراهیم مدکور

۱۲- علوم عقلی (دکتر صفا)

و کتابهای دیگری که نام آنها ضمن کتاب آمده است.

۲- برای نوشتن قسمت دوم از منابع زیر استفاده شده :

۱- توحید هوشمندان (قمشه)

۲- اخلاق از نظر فارابی (کاظمی آذربایجانی)

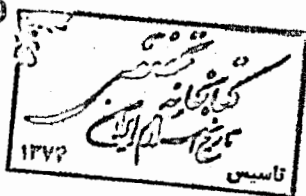
۳- فارابی (یوحنا قمیز)

The Outlines of Islamic Culture (M. A. Shushtry)

مطبوعاتی عطائی تقدیم میکند ..

فرهنگ یکلانی

فارسی



شامل :

زبان فارسی و دستور آن - چندین هزار لغت ، تهی از لغات دروغین دساتیر -
امثال فارسی - لغات مصوبه فرهنگستان مشاهیر اعلام شرق و غرب - نقشه
رنگی ایران و پنج قاره دنیا و پرچمهای کلیه کشورها و علائم راهنمایی و
رانندگی و سایر مطالب سودمند

تألیف :

دانشمند محترم: آقای مدرس گیلانی

تهیه این کتاب با ارزش و مفید را به کلیه علاقمندان زبان فارسی توصیه مینمائیم

بها : با جلد زر گوب و کاغذ اعلان ۱۵۰ ریال

ناشر : مؤسسه مطبوعاتی تهران ناصر خسرو